

من بسر منزل عفتانه خود بروم راه

قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم

"حافظ"

پامیر بدخشان در تسمیه فرهنگ تاریخی

از کتاب شهپر سیمرغ

نویسنده: دولت محمد "جوشن"

کامپوزر و آرایش: عبدالروف "رویش"

سال: 1395 عاش ماه عقرب

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست

صفحه	عنوان
4	وجه تسمیه ولسوالی های پامیر بدخشان
4	مروری مختصر به گذشته های دور (آریانا تا اسلام)
8	اشکاشم در کتاب اویستا :
11	یاد آوری:
11	اشکاشم :
12	صنعت:
13	صحبیه:
14	فرهنگ:
15	معارف:
16	شغنان :
18	زیباک:
20	واخان :
22	جغرافیا یا موقعیت (جیوپولیتیکی) :
23	قرغز ها :
26	دیدگاه کوتاهی بر تسمیه منجان و کران
28	تکرار از مؤخذاات:

بنام خداوند مهربان

نویسنده دولت محمد "جوشن"

وجه تسمیه ولسوالی های پامیر بدخشان

به عقیده نگارنده این اثروجه تسمیه تمام ولسوالی های دوساحل آموی علیا (پامیر بدخشان) از زبانهای پامیر بدخشان که زبان اویستایی آریا تباران با آن گره خورده مشتق گردیده است. از جمله نخست اشکاشم که در ذیل معرفی می شود. اشکاشم در حال حاضر به تعداد 51 قریه 3000 خانوار و 18600 نفر نفوس می باشد.

مروری مختصر به گذشته های دور (آریانا تا اسلام)

زبانهای پامیری و نقش آن در تسمیه محلات بدخشان کنونی با استخوان بندی از زبان اویستایی آریانای کهن

در کتاب مهتما گاندی نوشته رومن رولان ترجمه محمد قاضی آمده است.

در پایان هزاره دوم قبل از میلاد مسح اقوام آریایی که در حوالی وادی ها و فلات پامیر سکونت داشتند دسته جمعی به مهاجرت پرداختند دسته از آنها که ایرانیان فعلی از اعقاب ایشان اند به غلات ایران آمدند بقیه یعنی هندیان فعلی به دره سند سرازیر شدند بومیان آن جزیره را مغلوب ساختند. ص 2

همچنان نظر به نوشته پوهاند عزیز احمد پنجشیری در 1387 هـ ش در کتاب راه ابریشم به نظر او مهاجرت آریایی ها گویا 6000 هزار سال پیش شروع شده است. او در همین کتاب بنا به گفته جان شتر در افغانستان 200 قوم و نژاد زندگی دارند. ص 3

و افغانستان در دوره Paleolithic یا دوره سنگ با انسان مسکون بوده ص 17

از جمله ملت افغانستان کنونی یا آریا تباران ساکن در کشور!

به عقیده نگارنده آریا تباران کشور اکنون نیز در سرتاسر افغانستان سکونت دارند میتوان گفت که : از جمله وارثین زبان ، و فرهنگ نژاد آریانای کهن که در منطقه و سایر مناطق کشور باقی مانده اند ، مردم وادی های پامیر و بدخشان کنونی که با دیگر ساکنان کشور نیز در پیوند تنگاتنگ خونی ، نژادی ، زبانی و فرهنگی قرار دارند میباشند که گاندی در فوق از آن و مسکن شان وادی ها و فلات پامیر یاد نموده است. چنانچه زبان و عنعنات باقی مانده آن دوران را میتوان بشکل تقریباً زنده آن اکنون هم در میان پامیریان بدخشانی (آموی علیا) و غیره نیز تماشا کرد. از جمله ! زبانهای پامیری و پیوند آن با زبان اویستایی آریانای کهن در دو ساحل "آموی علیا" (بیکره از آریانا و خراسان دیروز ؛ افغانستان کنونی).

اگر در تحلیل و معنی جملات و لغات نوشته شده در کتاب اویستا ، توجه عمیق و همه جانبه صورت گیرد و تشریح معنی آن بدون اغراض ، تعصبات زبانی ، قومی ، سیاسی و منطقوی برتری جویی های گوناگون بازگویی گردد. زبانهای مروج پامیری و اخانی ، اشکاشمی ، شغنائی ، سنگلیجی ، منجانی ، روشانی و غیره زبانها مروج دیگر دره های ساحل چپ و راست دریای آمو تا دروازاها که همه متعلق به مردمان سرزمین کهن سال بدخشان تاریخی در کشور ما افغانستان کنونی اند بخش از فرهنگ تابناک کهن ما را تشکیل میدهد.

در مجموع آئینه حقیقت تحلیلی معنی و فهم زبان در کتاب اویستا را بیان خواهند کرد . زبانهای پامیری بخاطر آن پامیری تلقی می شوند که در چهار اطراف بلندای پامیر تکلم می شوند. و نام های اکثر ولسوالی

های ولایت بدخشان و نواحی آن را به آسانی آنهاییکه در این منطقه ساکن اند و با این زبانها صحبت می نمایند در کتاب اویستا درج می یابند. که بعدا در باره آن صحبت خواهیم کرد.

فرهنگیان آگاه ما میدانند که در بسا موارد عده زبان دانان و تاریخ نویسان فرهنگی ایران* گاهی در برتری جویی های فرهنگی خود نسبت به ما اعماد نموده. همه ارزش های فرهنگی آریائی بخصوص زبان اویستا را فقط مربوط به خود و فرهنگ و حوزه فرهنگی پهلوی ساسانی و جغرافیای ایران قلمداد نموده - از ظهور عقیده - منبع و نشأت و اصل جوهر رایج شدن و منطقه که آغاز دعوت دینی (زردشت) تامذهب ((مزد یسنه)) و زبان اوستیایی را دربر گرفته و از آن منطقه به دیگر نقاط غرب آریانا- جنوب و شرق آن منتشر گردیده یعنی از خاستگاه زبان اوستایی در شمال هندوکش و نواحی اطراف (بدخشان و دره های) آن انکار نموده اند. و حالانکه آریایی ها با زبان و فرهنگ اوستایی خود از همین کوهپایه های پامیر بدخشان به دیگر نقاط جهان از جمله ایران هند مهاجرت نمودند که در تاریخ باستان و سروده های اویستائی مشخص میباشد. اما تعداد زیادی از دانشمندان بزرگوار ایرانی نیز بودند که آثار و تحقیقات علمی، فرهنگی، تاریخی خود را در نهایت صداقت و شفافیت عاشقانه برای تاریخ و فرهنگ همه آریا تباران و ملت های مشرق زمین انجام داده اند و تجلای حقیقی فرهنگ نیاکان (آریانا) را در معرفت جهانی به تصویر کشیدند. آثار جاویدانه را در جهت خود شناسی ملی، بیداری تاریخی فرهنگی به یادگار گذاشتن، جهت کوتاهی سخن میان صدها دانشمند آن از دهخدا، محمد علی فروغی، احسان (طبری)، صادق "هدایت" و غیره شعرای چون سعدی، حافظ، عطار نیشاپوری و فردوسی بزرگ که در میان همه مشترک می باشند نیز یاد نمود. و مارخین از آن در کتاب های گوناگون تاریخی و فرهنگی تذکارهای موجه داده اند. خوشبختانه ما هنوز هم موسیقی سرودهای ویدائی را به شکل مداح خوانی، در پرتو فرهنگ اسلامی یا به عباره دیگر بگونه اسلامی حفظ کرده ایم که در میان مردم اسماعیلیه بدخشان تا اکنون هم رواج دارد این خود نشان قدامت چندین هزار ساله فرهنگ مردم ما را نشان میدهد.**

همچنانیکه زبان اشکانی پهلوی همان زبان مروج در درواز بدخشان است که سرچشمه زبان دری تاجیکی از آن ثمر گرفته است و عده بیرونی ها از آن خبر ندارند و ناخود آگاه از اشکانی پهلوی در ایران سخن میزنند.

لذا میتوان ادعا نمود که زبان و فرهنگ مروج کنونی در دوکناره آموی علیا همچون قباله و وثیقه زنده حفظ شده ایست که به همه آریا تباران ساکن در کشور تعلق دارد. و تاریخ زبان اویستائی آریانای کهن را میتوان از طریق آن برای نسل های نوین آریا تباران تشریح نمود. و وجه تسمیه و نام های مناطق را که با زبان اویستایی و زبان مروج کنونی در پامیر بدخشان گره خورده است معنی نمود و تثبیت علمی منطقی نمود.

و اینرا هم باید در نظر داشت که معنی زبان کهن اویستائی را آن دانشمندان و تحلیل گری میتواند در عرصه فرهنگ شناسی بیان منطقی نماید که خود نیز بر زبانهای کنونی آریائی از جمله زبان های "پامیری" مروج در کناره های (اخشا) یا اکسوس تسلط داشته باشد. یعنی غیر از شیوه های اکادمیک زبان شناسی بر گفتار و عمق زبان نیز بلدیت کامل داشته با آن سخن زده و لغت ها را تعبیر درست نماید.

چنانچه قبلا ارقام گردید بدخشان و نواحی پامیر آن نه تنها خاستگاه زبان آریایی از جمله زبان اویستایی می باشد بلکه میوان گفت که شاید دولت پیشدادیان در همین جغرافیای بدخشان، اشکاشم، شغنان، واخان، بهارک و دیگر نواحی آن تشکیل شده باشد و (فرفال) که همان فریدون پادشاه پیشدادیست سنگ تهداب دولت خود را در همین (اشکاشم، شغنان، واخان و بهارک) گذاشته باشد.

زیرا موجودیت قلاع، دیوار های معابد و آبادی هائیکه به قرون دوره گذشته تعلق دارند و از زیر تپه های منطقه هنگام کار زارعین و یا اعمار تعمیرات نمایان میگردد یکجا با تسمیه گره خورده با زبان اویستائی مثلا (اشکاشم) جسد های مومیائی شده که بعد از تمدن یونان و باختر در زیباک، اشکاشم و دیگر نقاط پامیر بدخشان بدست قاچاقیران افتاده و افشا گشته اند که نشاندهنده این حقیقت تاریخی و

فرهنگی بوده و خود اسنادیست که تاحال در باره‌شان تحقیقات همه جانبه ، دلسوزانه را هیچ دانشمندی به صورت علمی نکرده است. تا تمدن آریایی ها با تسمیه زبانی اویستایی مناطق ما روشن گردیده باشد. آنهم دانشمندی که از خود این نواحی باشد به زبانهای مروج در بدخشان تسلط داشته باشد تا تلفظات با صدا های بیگانه مخلوط نگردیده و تعبیر نامتوازن با اصل خود را در ذهن خواننده ایجاد ننماید.

تا اکنون عده کمی دانشمندان داخلی و خارجی هم که در باره آثاری تحریرنموده اند . از نظر ها به اثر عدم توجه ادارات فرهنگی گذشته به آن که چندان به نشر نرسیده اند پنهان مانده به محافل کنفرانس های علمی و تحقیقی راه نیافته اند، تا حقایق تاریخی زبان ، فرهنگ این مرز و بوم روشن گردیده باشد . موخذات دقیق برای تحقیقات علمی در باره برای محققین آینده فراهم گردد.

از جمله دانشمندان خارجی " پروفیسور پالخنه " روسی ، داکتر " لیو دوپری " امریکائی در باره تاریخ گذشته زبان های پامیری و اویستا رسالاتی به تحریر در آورده اند که تا جائی به فارسی ترجمه شده اند و عده از آن استفاده نموده اند. گرچه دانشمندان هند ، چین و اروپایی هم آثاری در باره تحریر داشته اند. که متأسفانه چون به فارسی ترجمه نشده اند از نظر پنهان مانده اند تا ولو با زبان و تلفظات ما اگر چه مغایرت هم داشته باشد باز هم معلوماتی در باره بدست آید تا غنای فرهنگی ما جهت خودشناسی ملی از زبان دیگران نیز در عرصه تحقیق قرار گرفته باشد. در داخل گرچه عده مآرخین و محققین کشوری آثاری در باره تاریخ و فرهنگ عمومی کشور تالیف کرده اند که جایگاه ارزنده خود را نزد همه دارند. چون میرغلام محمد " غبار " ، یوسف " کهزاد " عبدالحی " حبیبی " ، بختانی ، استاد خلیلی و غیره ولی از دانشمندان بدخشان تنها مرحوم شاه عبدالله یمگی فرزند وطن خواه کشور در اواخر قرن بیست رسالات و کتاب ارمغان بدخشان ، تاریخ یفتلی ها و قاموس زبانهای آریایی در دو جلد ج اول لغات السنه پامیری و ج دو شرح واژه های شغنی ، اشکاشمی ، و واخی را با دیگر آثار تالیف کرده اند که شاید روی تعصبات قومی ، سیاسی و مذهبی تقریباً از انتشار آنها جلوگیری بعمل آمده چاب و نشر دلسوزانه نشده تا در اختیار فرزندان وطن قرار گیرند*** همچنان اثرهای چون (اشکاشم در آئینه تاریخ) و(فرهنگ عامیانه پامیر بدخشان) منتشره سایت های خاوران و سیمای شغنان اثر نگارنده میتواند معلومات دهد .

در این اواخر جناب داکتر صاحب نظر " مرادی " و داکتر خوشنظر پامیرزاد کتاب های بدخشان در تاریخ آریاتباران و رسالات و مقالاتی را (مرادی) و شغنان باستانرا (پامیرزاد) به چاپ رسانیده و خدمت قابل قدری را به فرهنگ انجام داده اند و عده جوانان دیگر نیز قلم بدست گرفته اند تا در باره چیزی بنویسند تا خدمتی نموده باشند. که خداوند همه شان را مؤفق داشته باشد. و متأسفانه عده هم هستند که در مخالفت با این حقیقت ملی در بدخشان قرار گرفته میخواهند اهداف خود را با قربانی کردن زبان و فرهنگ هموطنان شان که به همه بدخشانیان تعلق دارد بدست آورند و ترازوی سمتگیریان را از این طریق وزمین نمایند. نگارنده این اثر در آثاری چون نقش و سیمای "مولانا" در فرهنگ فلکلوریک پامیر بدخشان و غیره که اکثراً در سایت های خاوران و سیمای شغنان به نشر رسیده اند را با تعدادی از مقالات دیگر که ذکر شان به طول می انجامد در جراید و سایت های اینترنتی به نشر سپرده ام ، همچنان رساله هشتاد صفحه را تحت عنوان پیران کوهستان و رساله دیگری به عنوان (نعره توحید در خرقة و کسوتهها) را که هر دو را تا کنون روی مشکلات اوضاع سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی نتوانسته ام به نشر بسپارم نوشته ام که همه شان بازگوینده تجلا و غنای فرهنگی تاریخی این سرزمین متصل کننده تمدن روم و چین و گنجینه زبان اویستائی و تمدن آریائی بدخشان می باشد. و تعداد ازین توسط صحفات اینترنتی در اختیار خواننده گان میتوان قرار گیرد.

اما متأسفانه چنانچه اشاره به عمل آمده اکثر آثار در باره تمدن ، زبان ، مذهب و فرهنگ که اگر راجع ب" راه ابریشم" و نقاط عمده تاریخی ، فرهنگی بدخشان بواسطه دانشمندان تالیف شده باشد به نسبت مشکلات و وضعیت اداره دولتی طی چندین سال ادامه جنگ های تحمیلی بر مردم افغانستان به دسترس خواننده گان قرار نگرفته است. تا جوانان ما از خود شناسی ملی خود آگاهی حاصل نموده از ارزش ها

فرهنگی و زیبایی و سنن با افتخار نیاکان و نقش فرهنگ بدخشان در کاروان تمدن منطقه و حق آن بر همه آریا نژادان افتخار نمایند. و آنرا با پژوهش های خود بر سرحد کمال سزوارش رسانده باشند.

تنها در آخرسال 1392 قبل از انتخابات ریاست جمهوری به اثر تلاش های زلمی " هیوادل " مشاور فرهنگی رئیس جمهور "حامد کرزی" در اکادمی علوم افغانستان کنفرانس علمی با شرکت دانشمندان سرشناس کشور و محققان آن ریاست علمی و اکادمیک آنهم فقط برای یکروز در سالون اکادمی علوم افغانستان در کابل صورت گرفت .

یعنی دولت افغانستان برای اولین بار کنفرانس علمی را راجع به زبانهای پامیری ، نقش مثبت ملی آن به صفت وثیقه تاریخی و اویستایی آریانای کهن در پیوند با دیگر زبان های ملی تاریخی همه آریا تباران که تجلای وحدت ملی همه ساکنان این سر زمین از آن بازتاب میابد براه انداخت.

در کنفرانس تأیید گردید که نام های کنونی اکثر مناطق در ولایت بدخشان نامگذاری از همان زبان های مروج گره خورده با زبان اویستایی می باشد. که همین اکنون در زمان حاضر هم با آن در اشکاشم ، شغنان ، واخان ، زیباک ، منجان و تا درواز مردم سخن میزنند و آداب و رسوم و کلتور و فرهنگ آریایی ما را با آن حفظ کرده اند.

و این لهجه ه در فهرست زبانهای ملی کشور بنام زبان های پامیری معروف اند و شاخه از زبان اویستایی در خاندان زبان های هند و اروپائی محسوب می شوند. لذا نامگذاری های نواحی و مناطق آریائی نشین دو کناره آموی علیا با این زبانها پیوند داشته و خواهند داشت. زیرا مردمان نام منطقه ، شهر و دهات خود را به همان زبان مروج که با آن تکلم مینمایند مسما میکنند و مردم بیگانه با آنها نمیتوانند نام شهر و دهات و مناطق شانرا بر خلاف و در مغایرت با زبان مروج و تسلط در میان آنها به زعم خود نامگذاری نمایند. چون با منطقه بلدییت ندارند و زبان شانرا نمی فهمند.

و اگر ملتی هم بیاید و منطقه ملتی را اشغال نماید و این اشغال مدتی هم به طول بیانجامد گرچه فرهنگهای هر دو ملت باهم مخلوطیت هائی را چون تمدن یونان و باختر و یا تاثیر تمدن هلنستی برملتهای مشرق زمین بار می آورد و لی بازهم فرهنگ مسلط و اساسی همان فرهنگ قبلی ملت تحت اشغال باقی میماند که با این دیگری مخلوط و یا ممزوجیت هائی دارا می گردد.

چنانچه اگر " یونانیان" دریای (اخشا) "وینچ تاهی" یعنی (آمو) را اگر اکسوس مسما کردند و یا عرب ها جیجوش گفتند همه القاب یا لقب محسوب می شوند . ولی در میان مردم منطقه به همان نام اصلی اولی اش که با زبان اویستائی شان در پیوند عمیق قرار داشته یعنی "اخشا" ، آمو ، وینچ تاهی یاد میگردند و تا کنون هم به همین نام قریه مسما به "اخشوال" در ناحیه (یغدروی) اشکاشم مربوط به تاجکستان روبروی یغدوری اشکاشم افغانستان و قریه دیگری بنام وینگ ، زونگ در واخان و قشلاق (وینچ) در زردیو بدخشان موجود اند که از همان نام اویستائی و یا زبانهای پامیری (شغنانی ، اشکاشمی ؛ واخانی ، تفسیر میگردند. اخشوال ، صاحب طوفان و خروش به زبان اشکاشمی ، و یا وینگ تی ها ، ترا مینگرد و کلمه وینچ هم به شغنانی دیدن را گویند . که این مسماها همه در کتاب اویستا تذکر یافته و پیوندش با این زبانهای ثابت می باشد.

البته طول زمان تا عصر ما که از هزاران نشیب و فراز تاریخ در طی هزاران سال گذشته ایم تاثیرات خود را در تغییرات تلفظی و لهجی حتما داشته و دارد که به یک ژرف نگری اکادمیک تحقیقی نیاز دارد و بحث علحیده را ایجاب مینماید که عجالتا از مطرح کردن آن در این اجنتاب مینمایم.

و بعد از آن همه صحبت طویل در فوق به خاطر دانستن هرچه بیشتر موضوع به مطرح کردن اصل مطلب یعنی وجه تسمیه اشکاشم که چگونه و به کدام زبان و در کدام وقت تاریخی توسط کدام قوم شهرت یافته می پردازم و آنرا از زبان اشکاشمی و اویستائی تفسیر مینمایم .

اشکاشم در کتاب اویستا :

در فروردین یشت گفته شده پنج نیروی اساطیری اویستانی به عبارۀ دیگر پنج نیروی (مینوی) که غیرمادی و بیولوژیکی اند یاد میشود (جان ، دین ، بوی ، روان ، روشی) هرگاه نخستین آموزگاران و نخستین پیروان کیش آن (آشم و یا آشون مردان و آشم یا آشون زنان را که باعث پیروزی (اشه کا) بوده اند را می ستایم و و این را هم باید گفت که معنی "اشه کا" همان سلطان عادل و نیکی و سعادت میباشد و معنی آشم یا آشون همان دعای همه گانی نیکویان "زردشتیان" است که در مواقع مختلف آنرا میخوانند و در نیکی و عدالت از همه پیشقدم تر میباشدند. (خرد اوسیتا ص 157). بتا بر این تذکر در کتاب خرد اویستا وجه تسمیۀ " اشه کاشم" معلوم و واضح میباشد. ناگفته نباید گذاشت که دین بودا هم بعد از ادیان و مذاهب قبلی از کیش زردشتی چون مذهب عناصر پرستی (میترا) و (مهر) که آثار همه آنها در رسم و رواج منطقه مشهود است نیز درین وادی های پامی یا پامیر که اویستا این دو نام را (وخانیرث) نیز تذکار داده است سلطۀ خود را در زمان کوشانی ها از جمله هنگام امپراطوری "کنشکا" بر چار اطراف بلندای پامیر چون دیگر مناطق تحت سیطرۀ کوشانی ها داشته است. و مدتی هم این مناطق به قرار روایات تاریخ با سلطنت " آشوکا" **** پادشاه مقدر هند نیز وابستگی داشته است. که جواهر لعل نهرو از آن در اثر معروف تالیف کرده اش " تاریخ جهان" صحبت کرده است. که خوانند میتواند به آن کتاب مراجعه نماید. همچنان بنا به گفته پوهاند "پنجشیری" : از مبلغین بودائی : "آشوکا" امپراطور هند قبل از کنشکا شاه کوشانی یاد آور شده ولی آئین بودا بعد ها از دوطرف آمو " سغد" و واخان به چین رفت. مبلغین بودائی کنشکا شاه کبیر کوشانی از جمله مبلغ " کوبهارا" یا بهارا کو" 5 به نزد خاقان چین از راه پامیر رفت و او را بودایی نمود کوبهارا موفقانه به وطن بازگشت. و دین بودائی بنا به فرمان خاقان دین رسمی چین گردید. چون نام " آشوکا" در 274 – 236 قبل از میلاد در منطقه بدخشان شهرت داشته و کنشکا بعد از وی در 160 – 120 م پادشاه آریانا بوده لذا روی این فاکت های تاریخی مسما شدن اشکاشم امروزی به سلطان "اشوکاشم" بی مورد نمی باشد.

زبان اشکاشمی که همچون پارۀ از زبان اویستایی میباشد نیز واضح کننده وجه تسمیه اشکاشم در عمق لغوی تلفظ خود می باشد که در بسا موارد عین مطالب را افاده میکند. چنانچه به دانشمندان تاریخ و زبانشناسی معلوم است پادشاهان پیشدادی و بعد هم کیانی ه بیشتر به مال و گوسفند و رمۀ زیاد و اسب های تیز رونده افتخار میکردند و برتری خود را بر دیگران با این غنا میدانستند . همچنان که فریدون را گاوی شیر میداد و افراد ضحاک " ماردوش" این گاو بیزبانرا کشتند در روایات اوستایی تا شهنامه فردوسی حکیم درج می باشد. و یا گشتاسپه که صاحب اسپان تیز رونده میگفتندش ، بناً به خاطر همین افتخار داشتن پادشاهان پیشدادی و کیانی تلفظ " شکوشم" به زبان اشکاشمی یعنی خانۀ رمه های پادشاهان و یا چراگاه رمه سلطان فرفال (فریدون) لقب یافته است. که بعدها از شکوشم به اشکاشم همدریف با اشکمش که آنهم اسم از زبان اویستائی و زبان قدیمی پامیری که در زمان قدیم در تخارستان هم شاید زبان تکلم مردم آریایی بوده شهرت یافته است.

همچنان (اوشکزم) به معنی کلید نیز تعبیر میگردد زیرا از نگاه جیوپولوژیکی واقعا شکل کلید را دارد که دروازه چین با وادی "واخانیرت" پامی یا پامیر راه عبور کاروان ابریشم با آن وصل است و بسوی شمال هم بسوی آسیای میانه از طریق (خیزنان) یا (خیززن) یعنی "شغنان" به لقب مردم چین " شی هی نان" ، شغنان و بسوی غرب به وادی "وردیج" (آش بر) به زبان سنگلیجی " وراغا" به زبان شغنان ، دهقان خانه ، زمینی که با جویک ها زراعت شده باشد "راغ" از طریق (زیفوک) یا به زبان سنگلیجی معنی زبان اکنون زیباک همدریف ضحاک را وصل می نماید ، لذا این "اوشکزم" به مرور و زمان شاید به اشکاشم مبدل شده باشد که تعبیرسیت فکری و نمیتوان آنرا یقینی شمرد.

چنانچه در معنی "زیباک" بعضی ها فکر میکنند که شاید به فارسی "زی - زندگی و باک - ترس" باشد که چنین نیست و نام زیباک از همان زبان سنگلیجی "زیفوک" یعنی (زبان) یا "تکلم" بعدها به صورت زیباک که قشنگ هم معنی میدهد مسما گشته است.

روزی یکی از کهن سالان اشکاشمی که روایات و حکایات را از پدران خود شنیده بود و آنها سینه به سینه از پدران پدران خود شنیده بودند برایم حکایاتی نمود که اکثر داستانهای شاهنامه فردوسی از جمله حکایت اسپند کوه اشکاشم و داستان جنگ رستم و اسفندیار را که بنابه حکایت او در همین اشکاشم در دشت "آپستيو" رخ داده در بر میگرفت. این مرد کهن سال که نجار بود و استاد شیرین بیک نام داشت در میان هم کیشان خود مستجب تکه هم به شمار میرفت. او همچنان راجع به تسمیه اشکاشم قصه میکرد گویا این منطقه نام اشکاشم را از نام پهلوان اسطوره آریانا همراکاب جهان پهلوان (رستم) را بخود گرفته است. که این پهلوان و سردار منطقه (اشکش) نام داشت و از آن رو اشکشم به اشکاشم معروف شده که معنی آن بزبان اشکاشمی سردار نکوکار و دلیر بوده باشد. البته این تعبیر عامیانه مردم است. که از حقیقت شاید به دور هم نباشد. و نام اشکش نیزچنگ در شهنامه بیزوال فردوسی هم بارها درج میباشد.

ناگفته نباید گذاشت که متاسفانه عده از محققین چون به زبان، فرهنگ و نام های تسمیه وی محلات ما آشنائی ندارند به زعم ذهنی خویش نام محلات ما را تفسیر کرده اند که یا با حقیقت و واقعیت منافات دارد و یا افتخاراتش را به مناطق دیگری دلخواه خود بخشیده اند.

از جمله مثلا اویستا تولد فریدون را در "ورک" اکنون قریه در واخان و خانه حفاظتش را "رن" گفته است. که قلعه بالای قشلاق "رن" روبروی اشکاشم ما تعلق به اشکاشم تاجکستان هنوز هم به همین نام موجود است. و "ساککند" هم فعلا قریه در مرکز اشکاشم میباشد که به همین نام یاد میشود. ولی این مناطق در آثار عده گاه در تحت عنوان نام دیگری که با آنها هیچ رابطه تلفظی و یا هم حرفی ندارند به یک نقطه دیگر تعبیر شده اند که با حقیقت فاصله زیاد دارند. در اینکه اکثر نام های مناطق بدخشان با زبان اویستایی و یا زبان پامیری گره خورده اند شک وجود ندارد ولی نام های فرهنگی این مناطق را نباید با دیگر گدوود ساخت و یا هم خلاف واقعیت یکی را به دیگری تبدیل نمود بهر صورت دوباره به اصل موضوع این اثر می پردازم.

در زبان اشکاشمی کلمه "ایس" وجود دارد و کلمه "کاسم" هم موجود است. که این هر دو در معنی بیا میروم را معنی میدهند. که میتوان اشکاشم را "ایسکاسم گ خوانده که عده هم در آثار خود آنرا به اشکاشم مسما کرده اند. که گویا ابتدا چنین نام گرفته میشد که به باور نگارنده آنها شاید تعبیری باشد که شاید از نوشته های سیاحان چینی هنگام عبود از منطقه که به لهجه های خود نام های مناطق را درج خاطرات چون "یاتگ تسه، و یا مارگوپولو(ایتالیایی) و غیره می نمودند گرفته باشند. که با لهجه اصلی زبان منطقه همسان نمیباشد زیرا لهجه گفتاری آنها با اصل فرق می کند.

کهن سالان روایت مینمایند که آنگاه که حکیم ناصر خسرو و حجت خراسان به مناطق پامیر بدخشان تشریف آورده لقب های را به مناطق گذاشته است. از جمله اشکاشم کنونی را که در تلفظ مردم بدون حرف الف به شکل کسره "شکاشم" گفته میشد به نسبت داشتن آرد سفید و گندم خوب و اعلا به لغات زبان فارسی بلخ شکاشم خواند که در معنی حلوائیت که همرا آب ساخته شده و بعد هم شیرو روغن زرد را بالایش انداخته در کاسه نزد مهمان می آورند، بخصوص هنگام قلبه براری در نوزوز جمشیدی این نوع لیبی یا حلوا را بر سرزمین نو قلبه شده توسط دهقان آورده آنرا با لذت تناول مینمایند. مردم بلخ آنرا "شک آش" میگویند و اشکاشمی ها آنرا بنام کاجی یاد میکنند، و این به بعد اشته کاشم و یا شکوشم به شکاشم یعنی سرزمین کاجی یا دهقان خانه پر حاصل شهرت یافت. و گاهی هم آنرا چون گذشته سلطان شکاشم نیز میخواندند.

در پهلوی این تسمیه های دیگری هم از تعبیر ها راجع به این منطقه موجود است که چون اکثر دلایل تاریخی و فرهنگی ندارد از تذکرات در باره آنها صرف نظر مینمائیم و نام های ذکر شده فوق را در ذیل به ترتیب درج می نمائیم .

نام اویستائی	معنی
اشه کاشم	سلطان عادل و دعا گران نیکو برای پیروزی او - خرد اویستا صد 157
آشوکا	پادشاه مقتدر هندستان که بر مناطق شمال هندوکش نیز فرمانروائی داشته (274-236 ق م)
اشکشم	نام پهلوان اسطوره دوره پیشدادیان و کیانی ها
نام بزبان اشکاشمی و غیره	معنی
شکوشم	چراگاه ویا خانه رمه سلطان فرفال (فریدون) یا قوتن گوسفندان و رمه سلطان
اوشکزم	کلید ، دروازه راه ابریشم
ایس کاسم	بیا که میرویم

"کاجی" به زبان فارسی مروج در اشکاشم و یا حلوا و لیبی به تلفظ مردم بلخ از جمله آن تسمیه ها میتوان نام اشه کاشم را از زبان اویستائی و شکوشم را از زبان اشکاشمی وجه تسمیه اصلی و حقیقی اشکاشم کنونی دانست. گرچه آن مسماهای دیگر هم که در فوق ارقام یافته با وجه تسمیه بیگانه نیستند که شاید در ادوار مختلف بصورت واقعی این وجه تسمیه اشکاشم کنونی را تشکیل و شهرت داده باشند.

متأسفانه در بعضی جای ها و نواحی منطقه نام ها به دلخواه دیگران از حالت اولی به نام دیگری مسما گشته اند. چون یغدرو که از زبان اویستائی همردیف یغنایی بوده اکنون یخدرو خوانده میشود و بدین عنوان مسما شده است و یا گوان دره که در شهنامه فردوسی به معنی پهلوان دره میتواند تعبیر گردد.

چنین گفت سهراب گو که نیگو شود کارها نو به نو

و اکنون این نام به گلدره تغییر یافته که برای محققین تاریخ اویستائی و اسطوره منطقه شاید قابل بحث نباشد. زیرا در تحقیقات آینده محققین تسمیه ها و واقعات تاریخی و فرهنگی را به مشکل شناختی از یک منطقه مواجه میسازد. چه بسا که حقیقت آن « کتمان و مسخ گردد.

همچنانیکه در خطوط فوق ارقام گردید که یغدرو و یا "اغدرو" به یخدرو مبدل گردیده است. و آگاهان لغات زبان اویستائی میدانند که بین اسم و یا کلمات "یخدرو" یا "اغدرو" تا "یخدرو" بسیار فرق است. در فرهنگ عمید کلمه (اغدرو) به معنای شیون و نوای بلبلان معنی شده و کلمه "یغدرو" هم در زبان اویستائی به معنی قلعه سنگی مفهوم میدهد. که این قلعه با دیواره هایش هنوز هم درین منطقه موجود است.

بنابه معلومات نگارنده این تغییر نام اغدرو یا یغدرو به یخدرو در سال 1342 هـ به اثر نامگذاری مکتب کنونی این منطقه که انشکاف دهات ، آنرا به شکل مکتب 3 صنفی در زمان آمر انکشاف دهات اشکاشم جناب فیروزکوهی با منتظیمی مرحوم محمد نعیم "شهی" بنیانگذاری شد صورت گرفته است. که تا حال این لقب در نام رسمی محل یخدرو به جای یغدرو تلفظ میگردد. و این هم قابل یاد آوریست که آن آمریت انکشاف دهات در تحت رهبری مدیریت انکشاف دهات بدخشان که به کمک یونیسف کارمیکرد خدمات بسیار نهادینه را در عرصه های گوناگون حیات قریه ها تا زمان حکومت داودخان به مردم

محروم این مناطق از شغنان تا واخان، زیباک، اشکاشم، جرم و غیره محلات بدخشان انجام داد. که اگر حکایت شود از موضوع به دور خواهیم رفت.

یاد آوری:

در آمریت انکشاف دهات اشکاشم مردان شریف و وطندوست و خدمت گذاری چون جناب فیروزکوهی، عارف خان، عبدالسلام خان، سید بهرام خان و سلیمان شاه خان شغنانی، مرحوم سیدکریم خان، محمد نعیم خان "شهی" بعد ها وکیل در پارلمان داکتر نجیب شهید، میرزا محمد علی بیگ خان، میرزا محمد سلیم خان "انداجی" و لسمان که نگارنده هم یکی از آنها بودم و در سال 1355 هـ همراه با ولسمل دیگری بنام نعمت الله در زمان والی بدخشان (تاج محمد وردک) سرک بین اشکاشم و شغنان را در چوکات 300 واحد کار که موتر در آن رفت و آمد نماید زیرکار گرفتیم. به تعداد 20 کیلو متر آنرا قابل عبور موتر گردید. باقیمانده 15 کیلومتر آن از سال 1357 تا ماه اسد سال 1358 توسط ولسمان دیگر چون خوش نظر خان شغنانی و عبدالعزیز خان دروازی و غیره افرادی که نام شان را فراموش کرده ام تا ساحه جنگل قشلاق زیچ به همکاری داکتر "عرب" سرطیب شفاخانه اشکاشم که کفیل ولسوال بود اعمار گردید. برای کارگرها مواد غذائی به مقداری معین روزانه مزد پرداخته میشد، که در چوکات همان 300 واحد کار بود. خوشبختانه این سرک به کمک پروژه های همبستگی ملی حالا موتر روی را از روشن، شغنان الی اشکاشم از سال 1385 بدین سو وصل نموده است.

قبیل از کار این سرک موتر در سال 1341 هـ ولسوالی بنام (جان بازخان) بواسطه بیگاری بیل و کلنگ راه بین شغنان اشکاشم را فقط برای عبور اسپ و مرکب آنها به اندازه 20 فیصد مساعد ساخته بود. و مردم رایگان یک اندازه بار مشکلات بعضی کوتل ها را از شان عابرین برداشتند. با این حکایت که حرف برای یاد آوری از خدمات عده برای این مردم بلاکشیده ارقام گردید. باز هم میخواهم به معنای اسمی چند محلیکه درین اثر ارقام داشته ام بپردازم.

اشکاشم:

از نگاه جغرافیای اراضی: اشکاشم یکی از ولسوالی های مرزی درجه 2— ولایت بدخشان بوده مرکز آنرا "کند کیو" میگویند که معنی آن در زبان اشکاشمی "دلدل زار آب چکان" است. کود موقعیت آن (017) و کود دیپارتمنت آن (019) و مساحت آن 298 کیلومتر مربع میباشد. ارتفاع اشکاشم از سطح بحر 2665 متر و فاصله اش از فیض آباد مرکز ولایت بدخشان (154) کیلومتر بوده منطقه سردسیر محسوب میشود. به نسبت بلندی اش از سطح بحر و قرار داشتن در دامنه هندوکش شرقی و متصل با دریای همیشه پرآب "آمو" زمستان آن در بسا مواقع به "5" ماه از نگاه سرما به درازا میکشد. با وجود این سرما موقعیت عالی جغرافیایی را در مسیر راه "ابریشم" قدیم و آینده منطقه دارا است.

حدود اربعه: از طرف شمال شرق دریای "آمو" آنرا از اشکاشم مربوط به تاجکستان جدا نموده ولی در میانه بالای دریای "آمو" پل تجارتي ساخته شده که آنرا با آن کشور وصل مینماید - و به اندازه 75 کیلومتر با آن کشور هم مرز میباشد.

به طرف غرب آن ولسوالی زیباک و وردوج قرار داشته - شمال آن با ولسوالی شغنان متصل و در شمال غرب با کوه های ولسولی "شهدا" پیوسته است.

جنوب شرق با وادی واخان و در جنوب آن سلسله کوه هندوکش به اندازه (40) کیلومتر آنرا با پاکستان همسایه نموده است.

اشکاشم از نگاه اراضی منطقه کوهستانی بوده خاک آن نیمه ریگی میباشد - این کوه ها از جنوب و جنوب شرق - شمال و شمال غرب همچون دیوار بهم پیوسته آنرا در میانه گرفته اند.

و اراضی - زیبایک و اخان را با دیگر مناطق ذکر شده در فوق از آن جدا نموده اند.

از هندوکش شرقی که تعدادی از قلعه های پربرفش در جنوب این ولسوالی قرار دارد - "درگاب" یا دریاچه "گوان دره" از دامنه های یخچال قلعه موسوم به "برف تناو" با بلندای شاید 6000 متر و "مرواری ایل" مشهور به پیران "سرحوض" سرچشمه میگیرد و اشکاشم را سیراب میکند که 18 جوی کلان و خورد از آن کشیده شده است.

بیشترین این جوی ها از جمله چند نهر آن بنا بر سوابق تاریخی به دوره های دور گذشته تعلق دارد - گوئی خدمت این نهرها و اعمار آنها از زمان مه آبدیان - پیشدادیان - کیانیان - خانواده "اسپه" اشکانی ها و تمدن یونان و باختر را که بعد از اشغال یونانیان توسط (اسکندر) درین سرزمین آثار خود را افکنده و تمدن کوشانی ها و حکومت یفتلی ها را تا پذیرش دین مقدس اسلام از سر گذرانیده است. که به تحقیقات علمی و تاریخی نیاز دارد.

از جمله نهر، موسوم به (ده خوجه) که در قدیم شاید نام دیگری داشته از نگاه نقشه اعمار و موادیکه در بعضی نقاط آن مثلاً در چقوری قریهء " داریند" یا " داروند" بکار رفته و دشت " گنج آباد" و در قدیم بنام (پلماکیو) یاد میشده را آبیاری میکند این حقیقت را بیان میدارد که توسط احداث گران فهمیده یا انجیران مسلکی آگاه از مسایل زمین شناسی دوران آریائی ها آباد شده است.

گاهی از میان زمین های این دشت که زمانی مملو از خانه و آبادی بوده آثار دیواره ها - مهره های مربوط به تمدن روم و چین - کوزه های کاشی شکسته و سایل زیر خاک فرورفته یافت شده که همه حکایت گر قدامت آبیاری این نهر در منطقه میباشد.

همچنان نشانه های موجود است که این دشت از دریای (اکسوس) بواسطه نهر دیگری هم آبیاری میشده است هنوز هم دیواره های صف به صف گرفته در دامنه تپهء اکنون بنام "شیرتاند" که زمانی شاید منطقه سجده و عبادت برای "میرا" بوده که معلوم دار است. به تحقیق نیاز دارد.

و این همه از عظمت فرهنگ کهن آریایی ها و شکوه و جلال اشکاشم قدیم در زمان دولت های آریانا حکایت مینماید. و این عقیده نزد جوینده از نگاه قدامت آثار پدید میاید که این ولسوالی پایگاه اساسی در راه ابریشم هم در عرصهء تجاری و هم در عرصهء سیاسی و اجتماعی برای حکومت نخستین آریایی از جمله پیشدادیان، کیانیان، کوشانی ها و غیره بوده و همچون پیکرهء بلندی از غنای فرهنگی از آریانا تا خراسان دیروز را حکایت میکند.

زراعت و مالداری: در زمان حاضر اساس زندگی مردم در اشکاشم زراعت و مالداریت - گندم، جو، باقلی، جودر، پتک گندم، مشنگ، پتک خالص، غامو و اکثر سبزیجات چون کچالو، پیاز، گلپی، کدو، شلغم، بادرنگ، خربزه و تربیز، زردک و غیره با میوه جات فواکه سیب، زردآلو، گیلاس، آلبالو، امروت، ناک، توت، شفتالو، از قریه جات آن بدست میاید - در مناطق گرمسیر آن چون غاران چهارمغز حتی انگور نیز موجود است که امید وارم در آیند برای این پیداوار بازار یابی صورت گیرد.

صنعت:

بافتن چکمن - جراب - جاکت و غیره با ساختن نمد، پوستین، چموس و غیره در سابق زیاد رواج داشت که از جمله چکمن غاران در ولایت بدخشان تا دیگر نقاط کشور نام داشت و نهایت مرغوب بود متأسفانه صنایع دستی اکنون روبه انحطاط است و مرجع رشد و بازار فروش آن از طرف هیچ نهاد رشد رفاه اقتصادی تقویه نمیشود. اما به جای آن - جوانان در مستری گری تخنیک موتر و موبایل روی آورده.

نجاری و معماری، آهنگری و زرگری، سنگتراشی و آسیاب سازی در حال رشد خوبی قرار دارد - و کاسبان آن در منطقه هر روز زیادتر میشوند. و تا جایی تغییرات کمی و کیفی را بیار میاورند.

متأسفانه طول جنگها باعث مشکلات گردیده با آنهم در زندگی مردم نسبت به سابق تحولاتی دیده میشود یعنی در عمومیت زندگی اهالی 1 فیصد تغییرات کمی تا کیفی رونما گردیده است. که آنهم بیشتر به اثر کار پروژه های همبستگی ملی در عرصه سرک سازی و جوی و باغداری و تا جایی در عرصه صحنه واز همه بیشتر در عرصه معارف بوده است.

ایجاد دفاتر خیریه در منطقه باعث یک زندگی مرفه تر برای کارکنان دفاتر گردیده. در عرصه اجتماعی و اقتصادی از یک فیصد تا دو فیصد فایده را برای مردم از سال 1376 هـ تا کنون 1395 هـ بیار آورده است. و اینکه چرا این وضعیت در طی این مدت بیشتر از یک ونیم ده با کندی در خدمات دفاتر خیریه وجود دارد سوالیست که به رهبری موجوده این دفاتر و اداره عمومی در کشور ارتباط میگیرد. تا چگونه در تطبیق برنامه های مطروحه شان با چگونه مدیریتی عمل مینمایند؟

به عقیده نگارنده اگر مدیریت این نهادها بدست افراد آگاه از شرایط زمان - دلسوز و وطن دوست تحصیل کرده و عاشق به عدالت در رفاه همگانی در ابتدای ایجاد سپرده میشد واز جهل سالاری به خاطر منافع اشخاص بیگانه به فرهنگ و منافع علیای ملی مردم منطقه جلوگیری میشد شاید امروز ما شاهد تحولات واقعاً نهادینه کمی و کیفی اقلأ به اندازه 50 فیصد از برکت مدیریت و خدمات عام المنفعه این دفاتر خیریه برای مردم محروم و جفا کشیده خویش میبودیم.

ولی در نهاد گذاری این دفاتر خارجی های بخصوص پاکستانی ها در تبائی با قدرت های گوناگون داخلی تا توانستند بدون شایسته گزینی به خانواده گزینی های فقط پول گیز از دفاتر به شکل آقا بلی برای خود و به نفع خود با بالا فریبی ها و عوام فریبی ها عمل نمودند. از صدق و صفای مردم و اوضاع به نفع خود چون "بیگانه ها" سوء استفاده نموده - هم لعل بکف آورند و هم یار را نرنجانند. کمک های این نهاد ها فقط طبقات نوین پولدارتر را با تشدید تضاد خاموش طبقاتی زائیدند.

گرچه تعدادی از فرزندان مکتب خوانده و قابل کار و خدمت گذار هم درین دفاتر هستند که ازین امر مستثنی حساب میشوند. و صلاحیت و وقت خدمت به آنها جز اینکه فقط در چوکات مدیریت این بیگانه ها مطابق به خواست های آنها روز بگذرانند عرصه رشد داده نشده است تا خدمت نمایند.

بنأ روزگار اکثر مردم همچنان کمافی الساباق باقی مانده غذای بخور نمیر را با بلند رفتن هر روز قیمت های مواد ضروری اولی گندم، برنج، روغن، چای، صابون، شیرینی در طی راه بندان های جنگ میان دولت و مخالفان بدست آورده زندگی مینمایند.

صحنه:

- از سال 1342 هـ شفاخانه انکشاف دهات در اشکاشم فعالیت میکرد که داکتران آن اکثراً تحصیل کرده گان فاکولته طب کابل و ننگرهار بودند. گرچه تشکیل آن از نگاه اداری بسیار کوچک بود و کلینک حساب میشد و کیفیت کار آن نسبتاً بلند بود. این کانون صحنه تا سال 1369 هـ در منطقه کارکرد ولی متأسفانه در سال بعدش 1370 هـ این کلینیک تمام سامان و لوازمش را حتی تا پنس و قیچی طبی را از دست داد. و تفنگداران همه لوازمش را از اطاق های آن ربودند. و به هرکجایی که رفتند با خود بردند - با آنهم داکتری بنام محمد اکبر "بیغش" و همکارانش داکتر غریب محمد خان و داکتر سهراب شغنائی و یکدو نفر نرس از جمله خواهر سلیمه از این شفاخانه و منطقه اشکاشم بیرون نرفتند. باوجود نبود لوازم - دوا و کمک از مرکز صحنه بدخشان در میان مردم خود باقی ماندند. موجودیت این داکتران در آن شرایط سخت و دشوار دهه (70) در منطقه همچون آب حیات برای مردم و مایه امید نجات از چنگال مرگ محسوب میگردد.

متأسفانه برای آنها نیز مشکلاتی ایجاد می شد تا مجبور شوند خود را به جای دیگر یا مرکز تبدیل نمایند چنانچه دکتر محمد اکبر "بیغش" ناچار شد به فیض آباد بروید و مدتی کلینیک بدون دکتر ورزیده خالی بماند. بهر صورت بعد از استقرار حکومت (کرزی) از 1380 هـ به بعد وضع تا جائی رو به بهبود گذاشت. بخصوص درمان در عرصه نسائی و ولادی با گزینش داکتران تحصیل یافته در کلینیک مایه امیدواری میگردد. ولی چون فساد اداری در منطقه به عنعنه مبدل شده بدبختانه تفتیش از دواخانه ها کمیت و کیفیت ادویه به چشم دیده نمی شود لذا دواهای بی کیفیت در بعضی از دواخانه ها و هم گاهی مواد غذایی تاریخ تیر شده در بازار بدون هراس به فروش میرسد.

اکنون کلینیک جامع در اشکاشم فعالیت مینماید که اکثر لوازم آن را دفتر صحیبه آقاخان پیشوای فرقه اسماعیلیه جهان با دیگر کمک های قابل توجه اكمال مینماید. و دارای چند بستر هم مردان و هم زنانه میباشد. و درین اواخر شفاخانه 30 بستر و ساختمان آن آغاز یافته که تا جائی مایه امیدواری در عرصه صحیبه گردیده است.

یک کلینیک یا درمانگاه معتادین نیز موجود است که نسبت مشکلات جنگ و نا امنی و عدم جلوگیری صادقانه از ترافیک عرضه و تقاضای مواد مخدره کار میکند ولی کارش تا حال نتیجه مثبت و قابل ملاحظه را بیمار نیآورده است. زیرا قاچاقبران از کمبودات پولیس و لوازم مجهز ضروری که بتواند دست آنها را از گریبان مردم قطع نماید سوء استفاده نموده فعالیت مینمایند.

یکجا با آن ضعف اداره و موجودیت قدرتهای طرفدار آنها در درون ادارات باعث عدم کنترول اساسی این مواد خانمان سوز و دشمن انسان گردیده هنوز هم فقر و مرض اعتیاد با گذشت هر روز گسترش میابد - این مشکلات یکجا با مشکلات دیگر دست بهم داده باعث بدبختی عده از خانواده ها گردیده است.

تربیه خانواده: مبنای پیشرفت اساسی یک جامعه از اداره سالم و در پرتو آن تربیه خانواده آغاز میشود. گرچه درین عرصه تا جائی حرکات چون حمایه از کودکان و طفل و مادر گاهی دیده شده ولی برای فعلاً عده ازین حرکت چون اطفال کسانیکه در مرکز اشکاشم توانائی اقتصادی داشته و پدر و مادرش در دفتری کار میکنند استفاده میبرند. در عرصه آگاهی ذهنی برای خانواده ها در جهت تربیه مثبت اولادشان و یا کمک های بموقع در هنگام مشکلات صحی، اجتماعی، اقتصادی، روانی، ورزشی - توجه به احوال خانواده های سیرفرزند - فراهم نمودن شرایط برای خانواده های بی چیز به کمک یک نهاد اساسی چه از طریق اداره دولت و چه نهادهای خیریه بصورت مشهود دیده نمیشود. دوام جنگ و خونریزی یکجا با بی عدالتی ها در نظام اجتماعی - اقتصادی متأسفانه بر روح و روان خانواده ها تاثیر منفی نموده است که گاهی اثرات آن در بروز خشونت های گوناگون در جامعه صلح طلب اشکاشم نیز دیده میشود - که اکثر آن به ضعف تربیوی در منطقه بخصوص خانواده ها ارتباط میگرد. برای تربیه خانواده اشکاشم از نگاه فرهنگی برای نهادهای در جهت خدمت تربیوی خانواده ایجاد گردد میتواند سهولت ها را در تطبیق برنامه فراهم نماید. زیرا!!

فرهنگ:

در میان مردم اشکاشم فرهنگ جای شایسته دارد - همچنانیکه این ودیعت را همه مردم بدخشان بخصوص مردم ولسوالی های (آموی علیا) با امانت داری حفظ کرده اند. وقتیکه ما راجع به فرهنگ اشکاشم صحبت مینمائیم باید بگویم که در حقیقت درباره فرهنگ بهم پیوسته همه "پامیر بدخشان" صحبت مینمایم. چون این تشریحات در فرهنگ عامیانه پامیر بدخشان - منتشره در سایت خاوران و "سیمای شغان" اثر نگارنده ارقام گردیده درین جا بکوتاهی تذکراتی را ارقام میکنم تا شاهد مدعا باشد.

مردم اشکاشم از قدیم فرهنگ نیاکانرا دوست داشتند آنرا با شفافیت حفظ کرده اند. و اکنون هم شعرا - نویسندگان - اهل فضیلت و خیره در میان شان بسیار دیده میشود.

آنهاييکه آثار معرفتي بوجود آورده اند چندان در محور توجه دولت قرار ندارند. تا بيشتر تشويق شوند و از اندیشه و افکار آنها استفاده صورت گيرد - لذا اين احوال نوعی از دلسردی برای نسل های بعدی در عرضه فرهنگ بوجود میاورد. چون می بینند که یک دانشمند و اهل خبره شان توجه صورت نمیگیرد و راه نان یافتن از طریق دانش فرهنگی چندان جاده رفت و آمدی ندارد. لذا به دانش فرهنگی که یکی از حلقه های پیشرفت تربیوی اخلاقی، مدنی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و تامین عدالت در یک جامعه است علاقه نمیگیرند - و آنرا سطحی و بی ارزش تلقی مینمایند.

با آنهم در اشکاشم کنونی شاعران و سخنوران و نویسندگان فعالی سربر آورده اند که چه در سطح ولایت و چه کشور از شهرت خوب و بالای برخوردار اند. اگر در زمان سلطنت سلطان حسین (بایقرا) و وزیر دانشمندش امیرعلی شیر "نوائی" بنا به گفته میرغلام محمد "غبار" در رساله "شهرهای خراسان"، "معمایی"، "اشکاشمی" سرحلقه دبیران و شعرای دربار شاه تیموری محسوب میشد این زمان هم مردانی چون داکتر شمس علی "شمس" و غلام جیلانی "پژوه" و نگارنده این اثر ازین دیار فرهنگی سربر آورده اند. چنانچه بارها در مجامع فرهنگی کشور خوش درخشیده و آثار شعری و نوشتاری شان جوایزی را هم بدست آورده است. یکی از مقالات نگارنده تحت عنوان (نقش و سیمای مولانا در فرهنگ فلکلوریک "پامیربخشان" در سال مولانا در شهر مزار شریف و کابل جایزه تشویقی را از طرف فرهنگیان "ترکیه" یکجا با استقبال دانشمندان داخلی در داخل بدست آورد - در سال 1394 هـ جایزه عالی را در مشاعره صلح که تلویزیون "سبا" به شکل سرتاسری برآه انداخته بود از آن همایش فرهنگی از آن خود ساخت. همچنان شعرای جوان دیگری میرسعید، هزاره بیک "سودا"، "فیضی"، "خوشوقت" و "قابل" نیز پا به عرصه ادبیات گذاشته اند.

هنرمندان آوازخوان اشکاشم حتی پای از مرز کشور بنا به دعوت های کشورهای دیگر گذاشته اند و شهرت آنها تقریباً بین المللی شده است.

(مهری مفتون) که گاهی به اثر راهنمایی های نگارنده آواز رسا و آهنگ شادش که از "ریتم" و "تال و سر" موسیقی "دف بزم" و عمق راک های پامیر و بدخشان بهره گرفته با نواختن آلات موسیقی "دمبوره"، آرمونیه، غجک از کشورهای همسایه گرفته تا غرب جوایز کلاوس را بدست آورده اکنون شهرت جهانی دارد. البته هنرمندان دیگری نیز با تاثیر پذیری از سبک او معروف گشته اند که از اشکاشم میباشند. چون سلام، عزیز احمد، عطا محمد و برادرش، داوود پژمان و غیره!

ناگفته نماند که موسیقی بدخشان و قطغن را در عصر کنونی موسیقی ناب و اول منطقه محسوب داشته اند که اصل تکامل آن از استعداد - درمحمد "کشمی" به اوج رسید - گرچه قبل از وی مرحوم بازگل یا آدینه محمد بدخشی - و بعدها فیض محمد "منگل" شاعر آوازخوان و آهنگساز درین عرصه باعث الهام و معرفی موسیقی ایندیوار گردیدند. شهید عزیزالله و برادرش فتح الله دروازی خوب درخشیدند ولی شب اندیشه ها آنها را جوان شهید کردند. اگر درین بار حرف بزنیم گپ به درازا میکشد لذا با این قدرت صحبت درباره فرهنگ اکتفا مینمایم.

نوت نگارنده در موسیقی اکادمیک تحصیل داشته و برای موسیقی کهن پامیری و راک های آن زیاد کار کرده ام.

معارف:

اشکاشم از نگاه کمیت و همراه با آن تا جایی از نگاه کیفیت در عرصه معارف طی این سالها خوب پیشرفته است. زیرا مردمش هم به معارف علاقه خاص دارند و آمريت معارف اشکاشم نیز تا جای توان و امکاناتش البته طی این سالها از تلاش سعی دریغ نه ورزیده است. در پهلوی آن خدمات تعلیم و تربیه آقاخان نیز در رشد معارف کار میکند. ولی متأسفانه در مرکز بدخشان در رهبری ریاست معارف حلقه های فساد اداری بیداد میکند به اثر رشوت خوری های این حلقه معلمان خوب و کادر شایسته برگزیده نمی شود.

به تعداد 9 باب لیسه 13 باب متوسطه - 5 باب ابتدائیه - 2 باب الحاقیه (1- باب) تربیه معلم - (1 - باب - تخنیک) با پرسونل معارف تعداد 265 از جمله ذکور (119) ناث (75) آمرین مکاتب (14) - سرمعلمین (19) اجرائیه (4) ملازمین (32) تعداد شاگردان 5857 نفر از جمله (3041 پسر) و (2816) نفر اناث را دارا میباشد. البته تعداد شاگردان هر سال تغییر میابد.

در عرصه های دیگر چون اکثریت مردم پیرو مذهب اسماعیلیه اند بناً به تعداد 41 باب جماعتخانه مذهبی دارند. که اکثر مراسم مذهبی خود را در آن بجا میاورند.

برادران اهل سنت نیز در اشکاشم خصوصاً در مرکز آن زندگی مینمایند که (2 باب) مسجد دارند و تعداد زیادی از آنها بعد از حکومت مجاهدین در اشکاشم اسکان یافتند. عدالت اجتماعی در منطقه ضعیف است هر سال قتل یا حادثات تکان دهنده ضد حقوق بشری صورت میگیرد که از موضوع این اثر خارج است.

شغنان :

- چینایی ها نام آنرا در آثار خود (شی - هی - نان) درج کرده اند. قراریکه جناب عبدالغفورخان محقق افغانی طی سالهای 1340 - 1342 هـ در مجله کابل اثر تاریخی یکی از محققان انگلیس را تحت عنوان قلعه ها در آموی علیا ترجمه و به نشر سپرده است. شغنان بنا به گفته آن مارخ انگلیسی در اثرش (شی - هی - نان) از سوی چینایی ها خوانده شده ، این محقق انگلیسی که نامش از یاد نگارنده این اثر فراموش گشته گوئی قبل از استقرار حکومت بلشویک ها به پامیر بدخشان آمده و چار اطراف بلندای پامیر را با قلعه های آن سیاحت کرده و بعد هم تحت عنوان قلعه ها در آموی علیای کتابی نوشته است. و منطقه را تا آخر نواحی روشن در دوساحل آمو یعنی از سرفل مربوط به ایالت (سکیانگ) تا جنوب هندوکش و اخانی های گلگت و چترال و شمال آن از واکان الی آخر نواحی روشن ناحیه (برتنگ) اکنون مربوط تاجکستان بنام نواحی پامیر مسما نموده است. . در این کتاب پادشاهان چین از پادشاه (شی هی نان) هنگام مشکلات سیاسی کمک خواسته اند و شاه (شی هی نان) به آنها که همان پادشاهان سلسله " تانگ شو " میباشد کمک نظامی کرده است. این مورخ این حکایت را یاد کرده است. خوش نظر پامیرزاد در شغنان باستان راجع به مسایل تاریخی شغنان معلومات داده است . همچنان در فرهنگ عامیانه پامیر بدخشان اثر نگارنده منتشره در سایت سیمای شغنان نیز میتوان معلومات بدست آورد. نفوس شغنان از 35 هزار تا 40 هزار نفر تخمین شده در شمالش درواز بالا در شرق دریایی آمو در غرب راغ و ارغنجخواه و در جنوب آن اشکاشم و هم حصه از سرغیلان و زردیو فرمراغ موقعیت دارد. شغنان از نگاه جیوپولیتیکی در راه ابریشم قدیم واقع بود. که از طریق شاخ دره به چین میرفت. تا زمان ایجاد حکومت عبدالرحمن خان با اشکال گوناگون حاکمیت امیران و شه هارا از سرگذرانیده است. پیداوار آن بیشتر میوه توت، چهارمغز و دیگر میوه جات چون مرغابی ناک که شهرت دارد بوده و تلقان غذای همیشه گی شغنانیان است. غله جات و سبزیجات در آن کماکان کشت می شود اما زمین زراعت کم دارد. از نگاه مذهبی اکثرشان پیرو شعیه امامی اسماعیلیه اند و عده کمی از برادران شعیه اثنا عشری نیز در میان شان زندگی میکنند.

معارف در شغنان سراسری سوابق خود را دارد. و میتوان گفت 90 فیصد مردم آن با سواد می باشد. راجع به معارف شغنان میتوان معلومات را از سایت سیمای شغنان بدست آورد. روشن آن از نگاه زبان با شغنان تفاوت های دارد این منطقه در شمال شغنان واقع است. بنا به گفته تاریخ یکی از همسران اسکندر مقدونی بنام روشنانه یا رخشانه از همین روشن بوده است. صاحب نظر مرادی و دیگران در آثار خود از گذشتن اسکندر مقدونی از طریق این مناطق بسوی هند اشاره کرده اند.

و خواننده گرامی میتواند به اصل این اثر در کلکسیون مجله کابل که در کتابخانه عامه کابل موجود است مراجعه نماید. نگارنده در سال 1364 هـ بارها به این کتابخانه مراجعه کرده یاد داشت گرفتم که بعداً آن یاداشت ها را به محترم داکتر صاحب خوشنظر "پامیرزاد" شاید سپرده باشم . و جناب داکتر هم خدمات زیادی را در عرصه فرهنگ و وطنش انجام داده که هر انسان آگاهی آنرا بدیده قدر و سپاس مینگرد. و کتاب شغنان باستان میتواند معلومات مفیدی را در جهت شناخت فرهنگی مردم پامیر بدخشان از جمله

شغنان به خواننده بدهد نگارنده این اثر به صورت اساسی همان "خزنان" را که در فارسی (مادر شیرین) معنی میدهد را وجه تسمیه شغنان عزیز می‌شمارم. گرچه کلمات "شوغن" و "شوغان" که اولی در مفرد معنی غار را میدهد و دومی جمع غارها را میدهد، بعضی‌ها در مورد تسمیه شغنان گفته‌اند که با دیگر تعبیرات موجه جلوه نمیکنند، زیرا نام هر منطقه را میتوان از زبان تکلم همان منطقه به شکل حقیقی آن یافت.

قسمیکه در قبل راجع به پیوند زبانهای پامیری بدخشان با زبان اویستانی تذکرات به عمل آمد موجودیت این زبانها با فرهنگ موجود رایج در منطقه خود مأخذات آشکارا و تثبیت شده برای نگارنده این اثر میباشد که به شکل میراثی همچون کتاب در عرصه تحقیقات علمی باقیمانده‌اند. و هر صفحه آن حقیقت‌های تاریخی آریاتباران را برایمان بیان میکنند.

چون نگارنده از کتابخانه‌های عمومی بدور میباشم و در کنج کوهستان در میان زبان و فرهنگ زنده اویستانی باقیمانده از نیاکانم زندگی مینمایم لذا با تحقیقات سمبولیک سروکار دارم و ازین طریق اکثر آثارم را نوشته‌ام.

باز هم همچنانیکه در اثرم "فرهنگ عامیانه پامیربدخشان" ارقام یافته ارقام میدارم که زبانهای پامیری در ابتدا یک جوهر تلفظی و یک تسلسل را در میان خود داشته‌اند، که بعد ها به اثر مشکلات جیوپولیتیکی و فراز و نشیب تاریخ از هم تفاوت‌های را یافته‌اند و با زبانهای آریائی اویستانی دیگر فرقیتهائی را پذیرفته‌اند، حالانکه الفبای تلفظی آنها مثلا با زبان پشتو و نورستانی تقریباً یکی بوده که آقای حبیب الله رفیع دانشمند افغانی در باره آن مقالاتی را نوشته است. شاه عبدالله "یمگی" و عبدالله "بختانی" و دیگر محققین و زبان دان های کشور راجع به آن جوهر یگانه و بهم پیوسته شان آثار نوشته‌اند. که به آنها مراجعه شود. همچنانیکه زبان در دری یا فارسی با زبان های پامیری گره خورده است. زبانهای اکثر آریاتباران در کشور با آن کم و زیاد پیوند دارد.

از جمله اگر در زبان اشکاشمی، شغنانی، پشتو، واخانی، سنگلیجی، منجانی، نورستانی و غیره بلدیته کامل داشته باشیم در اکثر لغات گفتاری پیوستگی‌ها و همگونی‌ها را درخواهیم یافت.

مثلاً به اشکاشمی - ازم توغد - من میروم - به شغنانی - وزم توید - من میروم، به پشتو کلمه ازم، وزم اشکاشمی و شغنی به زه تبدیل گردیده همچنان توغد و توید زبان پامیری به لارم (لالم) مبدل شده. ویا کلمه لب، پشتو- شونده، به شغنانی شند خون به پشتو وینه - به اشکاشمی وین، غوز (غوگ) گوش به اشکاشمی غال به شغنانی غوژ به واخانی، گیش. این مثالها برای آن ارقام یافته تا پیوند زبانهای آریائی که عیناً در اویستا نیز چنین است و میتوان معنی هرکلمه آنرا در یکی ازین زبانها یافت نشان داده شود.

نگارنده همچنان به این عقیده ام که شاهان آریایی قبلی کوشانی‌ها، یفتلی‌ها با همین زبان‌های تحت بحث ما صحبت مینموده‌اند. و سیطره این زبانها یعنی عمومیت تلفظی آنها اکثر مناطق شمال افغانستان را تا نقاط دیگر همجوار ماورالهنر گرفته شده و تا زمان ختم حکومت یفتلی‌ها و مدتی هم بعد از قرن اول پذیرش دین اسلام کم و بیش در منطقه رواج داشته است. زیرا در بعضی نقاط ولایات شمال کشور بخصوص تخارستان قدیم هنوز هم نام هائی چون (چی یاب) (چاه آب)، که به شغنانی کلمه چی بر وزن "می" که، با کلمه یاب یکجا شده است، و یا تخار که از شغنانی ته خیر یعنی آفتاب تو و یا آفتاب پایین آنرا میتوان معنی نمود موجود‌اند که گواه مطلب ما میباشد. یفتلی‌ها با حکومت کوشانی و دین بودایی مخالفت نموده خود قدرت گرفتند ولی دین و زبان اجدادی خود را حفظ نمودند. 6

کلمه خیر - آسون از زبان شغنانی به خراسان که عرب‌ها آن را به تمام منطقه منسوب کرده‌اند مبدل شده باشد از حقیقت بدور نمی‌باشد. چنانچه در زبان شغنی خیر = به آفتاب آسون = آسان معنی میدهد یعنی آفتاب از مشرق آسان طلوع می‌کند. و این خود عمومیت زبان شغنانی را در پهنه آریانای کهن قبل از اسلام نشان میدهد.

گرچه راجع به قدامت زبان کوشانی ها و یفتلی ها داکتر خوشنظر پامیرزاد در شغنان باستان و داکتر صاحب نظر "مرادی" در (آریاتباران) محققین نوین بدخشانی، معلومات داده اند، و از همگونی زبانهای آریایی صحبت نموده اند.

و این هم یک حقیقت است که قبل از تعمیم یافتن زبان دری تاجیکی بدخشانی در بدخشان و عمومیت یافتن زبان و ادب دری نوشتاری کنونی در صفحات شمال کشور که بیشتر از زمان "صفاریان" و بعدش "سامانیان" به صفت زبان حاکم پادشاهی در میان اکثر باشندگان این سرزمین مروج گردید و آنرا در دری میخوانیم زبانهای آریایی کهن اویستانی از جمله زبانهای پامیری چنانچه قبلاً ارقام نمودیم نواحی زیادی منطقه را احتوا مینمودند. که هنوز هم در نامگذاری های قدیمی چون بادخشان، بدغ، شون، خاش = مجموع خش. و بلخشان - بلخش = لعل و غیره که ابتدا کلمه باد - هنوز هم در فارسی همان شمال تیز وزیدن را گویند در حالیکه در اشکاشمی منطقه معتدل را گویند آنگاهیکه گرمی زیاد باشد - و در معنی دیگر همان باد فارسی یعنی شمال تیز را باد خوانند. و معنی های دیگر هم دارد که از آن صرف نظر مینمائیم.

-بادخشان = بدخشان - و کلمه (خَش) بروزن (کش یعنی کشیدن لذا در زبان اشکاشمی) بدخشان - منطقه که شمال تیز را میکشد - یعنی هم سردسیر و هم در گرمی معتدله - و بدغ - شان بزبان واخانی پری زیبا را گویند - بدغ = پری و یا دختر زیبایی که مانند پری باشد - و کلمه شان - زیبا صفت عظمت و اقتدار را گویند - بلخش بزبان شغنانی لعل را گویند که قرار روایات تاریخی به اثر زلزله مدهش 7 در سال 123 ه ق در زمان قدرت شاه خماربیک شغنانی و خلافت عباسیان در بدخشان بوقوع پیوست. کوه غاران، شکافته شد و لعل از آن نمودار گردید. و به لعل بدخشان شهرت یافت. و یا خاش = بزبان اشکاشمی جمع خاش = کشیدن = همچنانیکه بعضی لغات از زبان های پامیری تا کنون هم در ادبیات فارسی حفظ شده است چنانچه در شاهنامه کلمه (سور) که بزبان شغنانی طوی و بزم را گویند و در پشتو سرخ معنی میدهد درج است. فردوسی در داستان نشست رستم با اسفندیار قبل از جنگ تن به تن میخواند.

گرامی کنی خانه ما به سور مباح از پرسنده خویش دور

بیاساید از رنج مردو ستور دلی دشمنان گردد از رشک کور

و یا کلمه (ستور) که در ادبیات حکیم غزالی: کیمیای سعادت" و و دیگران درج اشعار و خطوط است - همچون ستوران به برگی و گناهی قناعت کردن - ستور - حیوانات چهارپای از جمله گاو را گویند. لذا - کلمات خش و یا خشخاش - کلماتی از زبان پامیری اشکاشمی اند که تاکنون هم در زبان دری حفظ شده اند. صنعت در شغنان مثل ولسوالی های دیگر همچوار می باشد اما اندکی پیشرفته تر است درباره شغنان همین قدر اکتفا نموده زیرا درباره جغرافیا، صنعت و پیداوار آن معلومات را میتوان از سایت سیمای شغنان بدست آورد. راجع به فرهنگ، معرفت و عنعنات آریایی باقی مانده تا اکنون در این سرزمین نگارنده در آثار ذکر شده چون فرهنگ آمیانه معلومات داده ام که از موضوع مطرح در این اثر جدا میباشد. شغنان خانه معرفت و سخنوران نامداری چون شاه ضیایی (سنه تسعه مه تسعین، ثلاثه)، (لاچین، مسلم، عذیم شغنانی معروف در عصر ما؛ غلام علی شاه "نصیری"، طالب درمارختی، نویسنده داکتر پامیرزاد، شاعر معظم روستا، منوربیک روشن، علی سالک، داکتر نورعلی نور و غیره، شاعر حسینی روشانی و امان الدین روشن، نصرالدین پیکار و غیره را نام برد. و جوانی چون صفر محمد فایض قدم به عرصه ادبیات گذاشته است. اگر حکایت کنیم به طول می انجامد

زیباک:

اگر کلمه "زیباک" که قبل از عمومیت زبان فارسی در منطقه همان کلمه (زیقوک) یعنی (زبان و تکلم) به زبان سنگلیجی و اشکاشمی بوده باشد و بعد هم در زمان عمومیت زبان فارسی تلفظ زیباک را بخود گرفته باشد - قرین به حقیقت است. زیباک مقبول نیز تلقی میگردد. زیباک از شمال شرق با اشکاشم و

کوه های هندوکش و از غرب به وردوج، سراب، جخان مربوط جرم و حصه هم جنوب غرب به منجان و جنوب آن با شاه سلیم و قلات پاکستان متصل است. (به پاکستان 182 کیلومتر هم مرز می باشد).

زبان فارسی زیبایی: قراریکه از آثار کتابخانه مجاوران زیارت (خلخان) خانه وکیل قندهاری و "جویا" مربوط به (دیوانه شاه) داعی اسماعیلیان که در سنه 1102 ه ق وفات یافته و جستجو کرده ام به اثر کوچرانی های که حکومت میرهای بدخشان سکنه این مناطق را به اثر تعصبات از دوره میرسلطان شاه گرفته - تا افسقال بهادر قرق ارگوچی - میر کوهکن بیک - میر محمدمراد و محمد یار تخاری داده اند و نفوس بدخشان در اثر اعمال آنها صدمات زیادی را متحمل گردیده بعد از سنه 1000 ه ق زبان فارسی لهجه زیبایی در زیباک به جای زبان سنگلیجی رواج یافت. چون منطقه از نفوس خالی گشت و مردم دیگری که به منطقه آمدند در اثر مخلوطیت های منطقه وی آهسته آهسته به زبان فارسی صحبت نمودند. همچنانیکه در اشکاشم امروزی به اثر مخلوطیت ها بخصوص ازدواج ها با زنان قشلاقیهای پارسی گوی زبان اشکاشمی که در اکثر قریه های آن رواج داشت در طی همین چند سال در 1360 تا کنون 1395 ه متروک گردیده است. حالانکه اکثر متولدین قبل از سنه 1360 ه آنرا میدانند ولی حرف نمی زنند. طبعاً اولاد جوان شده کنونی آنها دیگر با زبان پدری اش کاملاً بیگانه میباشد. بطور مثال غاران قدیم تا منطقه " سرشخ"، " یغدر" مربوط اشکاشم قبل از حکومت میرها شغنانی صحبت مینمودند ولی بعداً به اثر جنگهای ظالمانه میرهای بدخشان و قطعن بارها کوچ ران شده منطقه از سکنه برای تقریباً دو دهه از سال 1230 ه ق تا 1245 ه ق خالی مانده - اما نسلی که بعداً در زمان استقرار حکومت امیر عبدالرحمن خان دوباره حتی از (ورته بز) تخار - فرغانه - منجان - سرغیلان و غیره به ملک اجدادی خویش (غاران و سرشخ و غیره) آمدند دیگر زبان پدری شان که همان زبان شغنانی بود را فراموش کرده به لهجه پارسی سرغیلانی صحبت نمودند. و اکنون هم نام تمام مناطق شان مسما به همان زبان شغنانی میباشد که حاجت به تذکر ندارد.

اما مردم زیباک در جریان این صدمات تاریخی و فرهنگی آنگاهیکه "دیوانه شاه" داعی اسماعیلیه در زمان حضرت شاه خلیل الله دوم بنا به فرمان او از (انجندان) ایران به سرانندیب هندوستان رفته و بعد از آنجا برای دعوت زیر پوشش "فقه جعفری" مطابق به سیاست صفوی های حاکم در ایران که تا بدخشان تسلط داشتند به زیباک می آید. و زیر پوشش به ظاهر تبلیغات "اثنا عشری" با عده از قلندران ادیب چون بابا سقای "کزدانی" - دیوانه مجنون شاعر - خنجری و اخانی و خانواده " شاه لنگر" - پروازی "شاه ابوالحسن" و غیره در خلخان زیباک مکان گرفته دعوت قلندران را آغاز میکند یعنی بعد از سنه 1020 و یا 1030 در آنجا متوطن گردیده لنگر دعوت می سازد. دعوت خانه دیگرش بنام تکیه خوبان در دره سنگلیج میباشد. ده کیلومتر بطرف غرب زیباک دعوت خانه شامحمد (چلتن) موقعیت دارد. که اکنون شیرمحمد شیخ آنرا حفاظت می نماید. شیرمحمد شیخ یک مرد مومن و وطن دوست در میان مردم خویش است.

چون (دیوانه شاه و یارانش) به زبان فارسی "سری لانکایی" ویا "سراندیبی" که آنوقت ها در هندوستان به صورت قوی مروج بود صحبت مینمود همین لهجه در زیباک نیز مروج گردید. و به جای زبان سابقه به جز از دره سنگلیج که با مرکز زیباک فاصله دارد زبان فارسی (زیباکی) که در سالهای کنونی هویت لهجه سابق او به لهجه دری تقریباً کابلی تغییر یافته) جانشین گردیده است. یاران او که در فوق تذکر یافت مردان ادیب و قصیده سرای مذهبی بودند که اکثر شان قصیده ها باقی مانده است.

برای ثبوت نام زیباک طور نمونه نام چند قریه دیگر را که بزبان سنگلیجی مسما اند ذکر مینمایم "فلخ مدی" - "دیگول" - "شنگوک" - "اسکتول" - "پارغ بر وزن خارغ" - "خلخان" - "کلال" - "جغدویک" و غیره که همه با زبان اویستائی و زبان کنونی مروج در سنگلیج مسما میباشد. دروازه تازیان که به عباسی ها در راه ابریشم خراج میگرفت شاید در منطقه تیزاب زیباک بوده باشد، که به تحقیق نیاز دارد و امکان دارد از تیزاب به تازیان معروف شده باشد زیرا عرب را تازی هم میگویند.

پس اگر از تعبیر های بی مورد وشاعرانه ساخته شده از خیال ذهنی بگذریم و وجه تسمیه مناطق موجود را که نامگذاری آن با زبان وتکلم مروج منطقه پیوند دارد را حقیقت بشماریم - نام حقیقی منطقه همان است که زبان مردم گذاشته است. ولی بعدها به اثر تغییرات رنگ و روغن دیگری یافته و هرکس آنرا خلاف حقیقت ریالستیک آن قلمداد نموده است. زیفکاک به سنگلیجی - زبان وتکلم و به دری زی باک - زنده گی کن - با ترس - زیباک - مقبول که کلمه کاف در پسوند زبان بدخشان گاهی استعمال میشود - و یا زیباک به (شغنائی و سنگلیجی) به معنی پشت سر، مانند رعناک - شهلاک وغیره. مترادف "ضحاک" پادشاه پیشدادی و عرب نژاد به قول فردوسی تغیر یافته باشد .

یاد آوری از فرهنگ ادبی در میان زیباکیان:

زیباک از نگاه فرهنگی در عصر کنونی نیز مردان ادیب و دانشوری را پرورده است بایاگلزار سنگلیجی که تازمان داودخان زنده بود غزلیات غنایی و اجتماعی نیز می سرود. قربان علی همزی ژورنالیست و صاحب تالیفات میباشد. او شاعر شهرت یافته در بدخشان محسوب می شود. غزلیات فریاد ازل و غیره را به چاپ رسانیده است. آدینه حسرو زیباکیان نیز یکی از ادبای نامور زیباک است. که خدمات فرهنگی می نماید. خراسان پور معروف و عده ای روشنفکران دیگر آن نیز چون کاووس وکیلی وغیره در عرصه ادبیات قدم برداشته اند.

صنعت:

در زیباک صنایع دستی همچون دیگر ولسوالی های همجوار رواج داشت. گلم بافی چکمن ، کلالی ، آهنگری را با مهارت در میان خویش داشتند.

معارف آن نیزبه حالت نورمال در تربیه اولاد زیباکی ها با چند لسیه و متوسطه فعال است. تاحال از برکت آن زیباک انجنیر و داکتر را نیز دارد. بندر شاه سلیم یا توپخانه آن همسایه پاکستان است و سنگ لاجورد از منجان از طریق این بندر توسط سنگ فروشان بیشتر قاچاقی به پاکستان میرود. ناگفته نماند که آثار تاریخی و فرهنگی زیباک چون دیگر ولسوالی های همجوار طی این سالها اکثرا غارت گردیده اند. زیباک ماهی خالدار در دریا و قرار گفتار معدن شناسان دارای الماس نیز می باشد. زبان سنگلیجی که شاخه از زبان اشکاشمی است در دره سنگلیج زبان مردم است . درمیان مردم سنگلیج میتوان رواج های آریایی از قبیل (برسم) یا (کشه) وغیره را با دف بزم عارفانه اشعار مولانا و سماع آن دید و تماشا نمود. جیهل توپخانه آن میتواند فردا بهره های اقتصادی را بدست دهد. حیوانات ، دنیات و زراعت آن مثل ولسوالی های همجوار می باشد. کم و زیاد میوه جات هم در آن موجود است.

واخان :

در زبان (واخانی خون) و (اشکاشمی) خانه را خان میگویند. همچنان در آریانا و خراسان یکی از واحدهای اندازه را که کاروان در یک روز طی نماید تا شب را در آن آبادی سپری نماید خان میگفتند . مسیر راه ابریشم در هر 24 هزار متر و هر فرسنگ (6000) متر 3 میل و میل = 2000 متر با کاروان سرا یعنی " خان" ها از مسافران و کاروان ها پذیرائی میکرد. سه امپراتوری "هان" چین "کوشانی" آریانا، روم، اروپا و شرق میانه باهم در صلح کار میکردند.

بنابه گفته جغرافیه دانان مشهور اسلامی (ابن حوقل) در مسیر راه ابریشم افزونتر از ده هزار خان، یا "رباط" از ابتدا تا انتها "ماورالنهر - آریانا - چین و روم" وغیره موجود است. از جمله بنابر حکایات "مارکوپولو" در (1270 م) که به چین تا دربار قوبلای خان رفته گفته راه ابریشم بعد از دومیل = 4 کیلومتر با مهمانخانه ها آباد است.(کتاب راه ابریشم) ص 73 پوهاند پنجشیری و او 450 رباط "خان" را در این مسیر حساب نموده است.ناگفته نباید گذاشت که روز یا مرحله یا منزل ، قبه یا سکه ، برید سرای یا رباط جایگاه یک روز راه مسافر می بود که بدین نامها یاد میشد. همچنان واحد های اندازه گیری در آریانا و خراسان وجب ، ارش یا گز، میل ،فرسنگ، بود. وجب 22 سانتی در اویستا بنام وی تستی یاد می شد. ارش یا گز که به عربی ذراغ گویند از انگشت میانه تا آرنج گفته میشد که شش قبضه می شود (50

سانتی (در اویستا فرا بازو خوانده می شود. اضعاف آن میل = 2000 متر فرسنگ 6000 متر سرای یا رباط 24000 متر روز ، مرحله و منزل 48000 متر بود .

در چین مسافت بالی LI بود. معادل 327 متر در هند قدیم دیوجانه یاد میشد معادل به 13080/ 24 متری شد و واحد های دیگری بنام کروسا معادل 1833/ 94 متر نیز استعمال می شد. در روم قدیم نیز واحد مسافت بنام ستادیا وجود داشت که معادل 310 متر سنجش شده است. یکی از وسایل دلچسپ اندازه گیری قدیم قدم شتر یا کشتی صحرا بود که یک قدم آن 50 سانتی سنجش شده است لذا کاروان مسافه راه را تا یک خان با همین اندازه ها طی می کرد.

راه ابریشم از طریق "واخان" با چین وصل میگردد. موجودیت "خان" ها در مسیر راه ابریشم با دیوار های بلند سنگی و پلستر شده با گل هنوز هم در دو ساحل (دریای اکسوس) وادی واخان همچون قلعه های بزرگ به شکل مخروطی باقی مانده است. تسمیه واخان بعد از مسما بودن به "پولو" که مرکز آن "خنداتا" یعنی "خندوت" در زمان کوشانی ها که حافظ شکوه مندی تمدن، فرهنگ آریایی و شاهراه ابریشم بودند به "واخانیرث" شهرت یافت. در مجله کابل زمان ظاهرشاه ده چهل با ترجمه عبدالغفور خان از تحقیق یک مورخ انگلیسی که در زمان روسیه تزاری از وادی واخان دیدن کرده و راجع به قلاع یا (خان) ها آن تحقیقات نموده گفته است که این قلعه ها قبل از قرن 3 م بوده اند .

گرچه قبلا سرتاسر وادی های پامیر بنام "پامی" مسما بوده است. اما آغاز راه ابریشم از قرن اول میلادی بواسطه یکی از تجاران بزرگ "یونانی" (مایلیس تیتیانوس) که کاروانش در مسیر باختر گذشتن از طریق وادی هندوکش را انتخاب کرد باعث اعمار خان ها و یا قلعه های کاروان سرا در این مسیر گردید. در زبان واخانی پام عقل ونور را گویند که در زبان پشتو هم پام فکر یا عقل گفته می شود. و مهر محبت یا پرتو آسمانی را گویند بنا وقتی که کاروان از پام مهر به چین داخل می شد گویا از سرزمین نور ، عقل و مهر گذشته است که بعد ها به پامیر نیز مشهور گردید. گرچه قبلا آنرا پامی نیز گفته اند.

حالآنکه "فنقی ها" سه هزار سال قبل از آن عطر، عاج و میمون را از طریق راهای افغانستان از جمله وادی واخان از چین و هند ترانزیت مینمودند. (راه ابریشم صد 106 الی 146)

عباسی ها در دوره مامون در شمال شرق بدخشان کنونی که لاجورد ، بیجاده ، سیم و زر آن شهرت جهانی داشت دو دروازه ساختن تا محصولات تجارتي به طرف چین را بدست آورند .

دروازه (تازیان) بین دو کوه و درواز (تبت) به آنها باج جمع آوری میکرد و کاروان غیر از همین راه های تنگی راه دیگری نداشت تا بسوی چین عبور کند. صد 129 راه ابریشم.

این تنگی که بنام سربند ختن هم یاد میشد همان بندر (تیزاب) زیباک و (سرگز کنونی یا بابا تنگی واخان) بوده است که دارای آثار دیوار های قدیمی قلعه گمرکی بوده و چشمه های گرم شفافخش آن در واخان توجه توریزم را در زمان حال بخود جلب می نماید. شاید در تنگی موسم به خواجه ابدال بین بهارک و فیض آباد نیز گمرکی وجود داشته است. زیرا شهر (ایلاشی) "بهاراکوا" ، بهیرک یعنی بهارک کنونی یکی از مراکز مهم تجارتي اداری دولت های آریایی بخصوص کوشانیان محسوب می گردید.

لذا وجه تسمیه واخان (واخانیرث) یعنی مهمان سرای کشاده منزل به روی کاروان هویدا و مبرهن می باشد.

کلمه کش در زبان واخانی پسر(بچه) جوان را گویند همچنانکه در فوق وی تستی(وجب) در اویستا کلمه واخانی و شغنانی زبان های پامیری می باشد.

کشانی از کلمه واخانی اویستایی بوده بنا واخان را ملک (کشان) و خرگاه زمین نیز گفته اند. چنانچه فردوسی بزرگ در شاهنامه بیزوالش آورده است.

کشانی بدوگفت بی باره گی به کشتن دهی تن به یکباره گی
تهمتن چنین گفت پاسخ بدوی که ای بیهوده مرد پرخاش جوی
پیاده مرا زان فرستاد طوس که تا اسپ بستانم از (اشک بوس)
چنانست بکوبم به بالای زین نبینی تو ملک کشانی و چین

شاهنامه فردوسی

چون هدف ما درین اثر همانا معرفی تسمیه و اخان بوده بنا موضوع معرفی تسمیه و اخان را با شرح جغرافیای آن و داشته های اقتصادی و اجتماعی ، فرهنگی کنونی اش ادامه میدهیم.

جغرافیا یا موقعیت (جیوپولیتیکی) :

واخان نه تنها از نگاه جغرافیای طبیعی بلکه موقعیت جیو استراتژیکی نیز یکی از نقاط مهم کشور در ولایت بدخشان کنونی می باشد. سه کشور همسایه که بطرف جنوبش پاکستان ، شرق چین ، و شمال تاجکستان که با قرغزستان و آسیای میانه منتهی می گردد. در سه طرف آن قرار دارند. که این خود از موقعیت مهم آن بخصوص از نگاه جیوپولیتیکی و جیو استراتژیکی آن حکایت میکند. در داخل بطرف غرب آن اشکاشم می باشد که دشت اپستو آنرا از قریه (پتور و اخان) جدا مینماید.

طول مرزهایش با کشورهای همسایه قرار آتی می باشد با چین 100 کیلومتر با پاکستان تقریباً (340) کیلو متر و با تاجکستان (350) کیلومتر می باشد. و اخان در یک باریکه ای به طول 336 کیلومتر در دامنه های هندوکش شرقی و ساحل دریای اکسوس که از پامیر آن سرچشمه میگیرد افتاده است. و اخان کنونی راست ساحل آمو اکنون مطابق به بازی بزرگ سیاسی استعمار انگلیس و روس تزاری در قرن 19 همچون دیگر نقاط قطعه شده از بدخشان کهن سال به کشور تاجکستان تعلق دارد.

نفوس و اخان تقریباً به 19000 نفر رسیده و پارک درجه دوم توریسم با داشتن چشمه های گرم و شفافبخش و آهوی قشقرق مشهور به مارکوپولو در بام جهان را دارا می باشد. حیوانات وحشی دیگر از جمله پلنگ برفی ، خرس ، گرگ ، سیه گوش ، قشقنداغ و دله خفک ، روباه ، خرگوش ، رنگ ، بز ، گوسفند کوهی (میشک و قشقار) و پرند های کمیاب که در این ساحه دیده شده (گنجشک) باز ، شاهین ، عقاب ، چرخ ، باشه ، بادخرک ، چرده ، کبک دری ، کبوتر و غیره در آن زندگی مینمایند.

کوه های بلند سلسله کوه های هندوکش (خرگاه زمین) در اویستا بنام (خرف های وزگند) گفته شده تا افغانستان مرکزی سالنگ ادامه میابد. این منطقه را احاطه کرده است. بلندترین قله آن نوشاخ با ارتفاع 7495 متر در هندوکش شرقی بلندترین کوه افغانستان شمرده میشود. معدنیات و نباتات طبی از جمله کهور ، شیرین بویه ، جمیلک ، شکسته بند ، انواع پودینه ، قرقات ، آرتی ، گلگتک و غیره در و اخان وافر است.

قرار نوشته کوهنوردان سوپسی در کتاب سفرنامه هندوکش که در سالهای 1345-1346 بالای کوه ورگند صعود کرده بودند. معدن طلا را در قله کوه منکور دیده و از آن نمونه برداری کرده اند. جایگاه پخته کردن آن تا زمان حمله چنگیزخان در میان دره درگاب اورگند کار میکرده است که آثار آن بشکل (کوره) هنوز هم موجود است. معدن سرب آن در کوه (قزدی) اکنون هم هویدا است.

میوه جات چون زردالو سیب تا بعضی از حصه های آن ثمر میدهد. جو ، گندم ، مشنگ ، باقلی ، پتک ، ارزن از پیداوار آن می باشد. یک حصه آن از خاک ریگ سیا تشکیل شده که با آب فراوان نیاز دارد و حاصل کم میدهد، دیوار های قعله های مخروطیه (خان) های قدیم هنوزم دیده می شوند.

حیوات اهلی آن شامل بز، گوسفند، گاو، اشتر، خش گاو و غیره می باشد که بیشتر آن در پامیر خورد و کلان در میان برادران قرغز ما نگهداری می شود که بعدا بصورت مختصر در باره آن صحبت خواهد شد.

واخان سرزمین افسانه های مشرق زمین است مردم شریف و مهربان آن تا کنون سیمای جوان مردانه نیکان را در پندار، گفتار و کردار نیکوی خویش چنان حفظ کرده اند که حاجت به تفصیل ندارد. جوانان آن چند سال پیش با یک کوه نورد خارجی زیر سرگروپی ملنگ دریا که از قریه قزده واخان است قله بلند نوشاخ را فتح کردند. برای کشور خویش روی سرخی را در میان جهانیان کمایی کردند.

معارف

واخان داری هفت لیسه و هفت متوسطه بوده و از نگاه کیفیت تعلیمی چون دیگر ولسوالی های همجوار می باشد. دختران و پسران یکجا در آن مکاتب تحصیل می کنند. وضع زنان از نگاه حقوقی، بهداشتی و زندگی اجتماعی اقتصادی همچون دیگر مناطق همجوار می باشد.

صحبیه :

دارای دو کلینک فرعی می باشد که یکی آن در خندود و دیگر آن در پتوخ کمک های اولی را به واخانی ها عرضه میدارند.

صنعت: بافتن گلم و چکمن، ساختن نمد و بافتن جاکت و سایر صنعتی نیز چون نجاری و گلکاری، آهنگری و غیره در میان شان مروج بود.

فرهنگ:

واخان ها در معرفت و خودشناسی و رسم و رواج فلکلور همچون اهالی اشکاشم و شغنان، زیباک، منجان، شیوه خنج و غیره می باشند.

شعرا ی قدیمی آن چون خنجری، 1080 هم عصر دیوانه شاه ولی وفات (1102 هـ ق) و کمال الدین حسن بوده واخانی های کهن سال میگویند که مرقد خنجری در قریه اوست یا سست واخان موجود است. و برادران دیگرش نیز بنام خلقی و عبدی نیز شاعر بودند. که اشعار خنجری هنوزم در میان مردم خوانده می شود. بعدا صوفی مبارک قدم مبارک که در سال های (1290 هـ ق) نیز حیات داشته کتب زیادی تالیف کرده است. ملا نظرشاه شمشیر واخانی و خانواده سید فیروز نیز معروف اند. در زمان حاضر جوانان واخان در شعر و نوشتن علم دانش افراد نخبه خود را داشته اند. از جمله میتوان از تازه گل سازگار، عبدالصبور، غلام علی صادقی و دیگران نام برد. چون مردم واخان اکثرا پیروان مسلمان تشیعه امامی اسماعیلی میباشند درجماعت خانه ها عبادت مذهبی خویش را اجرا می نمایند. برادران اهل سنت نیز عده کمی که بعد از قدرت مجاهدین و قبل از آن در مرکز خندود جای گرفته اند. در منطقه زندگی می نمایند. واخانی ها تا زمان عبدالرحمن خان که حاکمیت میر های خود را که مرکز شان بعدا قلعه پنجه بود داشتند. از جمله میر (جهان خان) توانست میر (کوهگن بیک) پسری افسقال بهادر غارت گر را که چون پدر میخواست واخان را غارت کند به جزای اعمالش در تاریخ 1207 مطابق نوشته تاریخ بدخشان رسانید.

قرغز ها :

برادران قرغز ما در پامیر (یا سرزمین عقل و نور و محبت و پرتو آسمانی) پام یعنی عقل و نور به زبان واخانی و پشتو - مهر (پرتو آسمانی و محبت) .

در سرخط مرزی آخرین مشرق واخان در ارتفاع تا 3500 متر از سطح بحر که به بام جهان مشهور است، یعنی پامیر خورد و کلان برادران شریف، مهمان نواز و مسلمان قرغز ما زندگی می نمایند. که

پیرو مذهب حنفی سنت و الجماعت میباشند. و میتوان گفت که در بدخشان در مهربانی و جوانمردی به مسافران و هموطنان برادران قرغزما همتا کم دارند.

اگر بخواهیم درباره تاریخ و هویت - رسم و رواج این برادران هموطن محنتکش و محروم از بیشترین مزایای زندگی عصر کنونی موشکافی نمایم قصه چنان به درازا رفته که کتابی را تکمیل خواهد نمود. که برای نگارنده شرایط کنونی اجازه نداده تا به منطقه سفر نموده و این مامول را که آرزوی همیشگی من است برآورده گردد. و هیچکس هم تا اکنون در جمع برادران ترک تبار بدخشانی راجع به برادران قرغز تحقیق علمی را انجام نداده است که محققین بدخشانی باید توجه داشته باشند. اگر معلومات کمی هم از تلویزیون و دفاتر صورت گرفته بیشتر گذارشی میباشد.

با آنهم مختصراً خطوطی چندی را در باره آنها ارقام می نمایم، زیرا قرار گفته برادر "پنچشنبه دهقان" که مدت ها با این مردم محشور بوده آنها با مردم اشکاشم و واخان مانند قوم دریک فامیل برخورد نموده در خرگاه خویش همچون عضو خانواده از واخانی ها و اشکاشمی ها استقبال مینمایند.

هرگاه از پامیر به واخان و اشکاشم بیایند مردم اینجا نیز با همین روحیه آنها را در میان خانه خود برده و عزت و حرمت می نمایند.

نگارنده در زمان ظاهر شاه وداود خان رحمن قل خان بزرگ قرغزهارا بارها در قریه خرمنی اشکاشم از نزدیک دیده ام و گفتار و قصه های او را استماع نموده ام. زیرا در خانه می آمد که من هم در آن خانه بودم. خانه بابا عادل بیک خرمنی در اشکاشم باشگاه سفری او بود. پسر کلانش که وکیل خان نام داشت و به نگارنده آشنا بود، او انسان تعلیم یافته ، بادانش ، بیدار ، هوشیار و صمیمی با دوستان خویش بود.

قرار حکایات او پدرش در دوران قبل از قدرت (مائوتسه دون) هنگام انقلاب چین از سرقل یارکنند، مربوط به کشور چین همراهی عدّه از اقوامش یکی از پوسته های سرچیدی کشور چین را غارت نموده به پامیر افغانستان با سلاح، رمه ، اشتر ، غرگاو به تعداد 15 هزار راس آمده متوطن میگردد. که بعدها با پادشاه افغانستان محمد ظاهرشاه دوست شده همه ساله یکبار نزد شاه افغان رفته به اوتحفه ها میبرد و باز به پامیر (خورد) می آمد، قرغز ها زیر فرمان او بودند. و نزد دولت افغانستان هم چون سرحدار افغانی در پامیر محسوب میگردد. او همچنان میگفت که خانواده ما قبل از مهاجرت به کوهستان یارکنند چین در فرغانه و قرغزستان بودند و آنگاهیکه انقلاب بلشویک ها برهبری (لینن) رویسه تزاری را دیگرگون ساخت به چین مهاجر شدیم و آخرهم هنگام انقلاب چین به افغانستان آمده در پامیر که قبل از ما نیز عدّه از قرغز های کوچی ساکن شده بودند مسکن گرفت. قرغزهای قبل از ما پیش از ایجاد دولت مرکزی امیر عبدالرحمن خان شاید زمان امارت میرجهاندارشاه در بدخشان ... (نگارنده) به مالداری در پامیر خورد و کلان اشتغال داشته متوطن بودند. (حکایات وکیل خان پسر رحمن قل برای نگارنده).

در کناره جهیل "چقمقتین" یا وکتوریا پامیر هنوز هم دیواره های قلعه "خان" از بقایای کاروانسراهای راه ابریشم باقیمانده است که حکایت گر دوران های مربوط به آریانا ، کوشانی ها یفتلی ها و بعد از اسلام عباسی ها و راه ابرایشم از قرن اول میلادی به بعد است.

شیب و فراز تاریخ پامیر خورد و کلان را سالها غیر سکنه ساخته بود تنها مردم واخان به آنجا رفته تا (تیره ماه) ساکن می شده مالدار می نمودند حالنکه که در زمان آریایی ها قرار تذکرات تاریخ نژاد آریایی به صورت دایمی در آن مسکون بودند. که در اویستا برودت هوا و مهاجرت ازین منطقه و وادی های مربوط به آن تذکر یافته است. قرغز های اولی شاید از زمان امیر محمد یعقوب خان در کابل قرن 19 میلادی که معاهده شرم آور گندمک را انگلیسی ها بر وی تحمیل کردند، و میر های بدخشان آخرین شان (جهاندارشاه و محمودشاه پدر مخفی شاعره معروف بدخشان به منطقه آمده واین عدّه قرغزهای کوچی مالدار اول به مرغاب و بعد به پامیر ساکن شده و در این منطقه سیرآب و علف ولی سرد و پربرف

از عقرب تا ثور و جوزا و خالی از نفوس مکان زندگی را یافتند. زمستان ها را در یکجا و تابستان ها را در دیگر دره های آن سپری نموده ، گوسفند، بز، گاو ، غزگاو ، اشتر و اسب را پرورش داده از شیر و لبنیات ، پوست و گوشت ، پشم و آنها استفاده نموده با خریدن آرد و گندم از واخان و اشکاشم نان خود را نیز تهیه می نمایند.

نفوس شان بعد ها در اثر انقلاب های روسیه و چین در پامیرات افزوده شد، اکنون در پامیر خورد وکلان به تعداد (1200) زن و مرد زندگی نموده دارای مکتب هم هستند که طی این سالها از 1386 به این سو ایجاد گردیده اند ، نگارنده در بهار سال 1383 هنگام وزارت نورمحمد قرقین در معارف پیشنهاد ایجاد مکتب برای قرغز ها را نمودم که منظور گردید و معارف بدخشان آنرا بعدا ایجاد کرد. و آقای زلمی "مجددی" نیز در باره تلاش هایی انجام داده است. در سال 1395 برای مکتب قرغزها مشکل ایجاد گردیده که خدا کند حل شود. فرزندان این مردم شریف از نور سواد بهره ور باشند.

در تاریخ بدخشان نوشته میرزا سنگ محمد و علی بیک سرخ افسر راجع به برادران قرغز هیچگونه تذکری به عمل نیامده چون آنها سابقه طولانی در پامیر نداشته اند. یعنی آنها در میانه قرن 19 و آغاز قرن 20 در پامیر ساکن شده اند.

تنها در تاریخ هونزا نوشته قدرت الله بیک از رفت و آی قرغز های مالدار در پامیر و کوه های مربوط به گلگت در جنوب هندوکش همسایه پامیر در زمان آخرین میر یا حاکم هونزا (میرصفدرخان) 1870 – 1880 تذکراتی به عمل آمده است .

برادران قرغز در خرگاه های نمدی که در میانه روزن دارد زندگی مینمایند. رمه و حیوانات اهلی ثروت آنهاست در صنایع دستی بافت گلیم و نمد ، زین سازی و موزه گلدوزی و زرگری مهارت بالایی دارند. ساختن پوستین و لباس بجملی را برای استفاده در سرما بکار میبرند در سر کلا های پوستی چهارگوشه دارند. زبان آنها ترکی قرغزیست که تا کنون در میان شان حفظ شده است. هنر آواز خوانی در عروسی های شان را بایک سیتارچه در قدیم اجرا میکردند. بزکشی در میان شان رواج خوبی دارد یعنی در سوارکاری مهارت بلند دارند.

(بزلی گمبذ) تقریباً قریه محوری آنها در پامیر خورد و (شیتوتک) در پامیر کلان میباشد. برای مواشی در تیرماه ها علف درویده در زمستان مصرف نموده از فروش حیوانات ، نمد ، گلیم ، قروت و روغن گندم آرد را تهیه مینمایند. رحمن قل خان که در بالا به آن اشاره شده از میان آنها در 1358 هـ ش با عده اقوام و رمه و حیواناتش به میگفتند 50 هزار راس به پاکستان رفت. همچنانکه در انقلاب های روسیه و چین از یک کشور به کشور دیگری میرفت اما در پاکستان هم نمانده و به ترکیه مهاجر شد. و هم در آنجا وفات یافت ولی عده اقوامش از پاکستان دوباره به پامیر آمده به صفت وطندار افغانی باقی ماندند. ناگفته نباید گذاشت که در باره رفتن رحمن قل از پامیر عده از افراد افسانه های دروغین ساختند که گویا فرزندش اکه نزد والی خلی بدخشان "عزیز عازم" در سال 1357 رفته والی تهدید کرده و او که دوباره به پامیر برگشته با پدرش از ترس مهاجر شد. که این دروغ محض است وکیل پسر رحمن قل در فیض آباد از سوی کسی تهدید نشده چون نگارنده از احوال او در جریان بود. بلکه به او عزت هم کردند تا بهارک موتر برایش دادند. رحمن قل میدانست که اگر افغانستان چون چین و شوروی سوسیالیستی شود خانی و پولداری و نوکری قرغز های کم بضاعت و فقیر را که چوپانش بودند را از دست خواهد داد. لذا روی منافعش چون (دیگر ها) رفت تا با ظاهرشاه که در روم بود یکجا روزی به افغانستان بیاید و دوباره در قدرت شریک شود که نشد. حیوانات وحشی پامیر در بخش واخان تذکر یافته است. که حاجت به یاد آوری دیگر ندارد بسوی جنوب آن کشمیر و گلگت پاکستان ، شرق سرقول یارکند چین (که به زبان شغنانی صحبت می کنند) ، شمال تاجکستان در غرب آن بندر بروغیل واخان است . شرقی ترین منطقه کشور دره "پولی" در پامیر میباشد.

دیدگاه کوتاهی بر تسمیه منجان و کران.

پوهاند (عزیزی) در کتاب (راه ابریشم) از روی سیاحت نامه (هیوان تسینگ) مینویسد: ((هیوان تسینگ سومین زایر چینایی بود که در 644 میلادی از (منجان) که در آن وقت (همتاله) اکنون قریه (تلی) نامیده می شود داخل بقیه نواحی بدخشان گردید. و بدخشان را بنام (Po-totoation) نامید. صد 149 - 148. در 3 سپتامبر 644 از همتاله .. به عقیده نگارنده (تلی منجان) تا 8 سپتامبر نواحی مناطق بدخشان و در 10 سپتامبر 644 م منطقه (کیوکیان) شاید (کیو و کتیو) جرم و هم مناطق از (بهاراکوا) یا بهارک کنونی و در 13 این ماه از (کوی لانگ) یا (یولند) قریه ای در اشکاشم گذشته به سوی واخان - پامیر به چین رفته است.))

چنانچه میخوانیم نام های بعضی از مناطق در این سیاحت نامه البته با تلفظات یک خارجی که به لهجه خود آنجا را نام برده ذکر گردیده است، که با لهجه اصلی محل طبعاً فرقیته های هجایی و آوازی را خواهد داشت. لذا تا زمان مروج شدن زبان فارسی دری بدخشانی نام محلات شاید همتاله بوده که بعداً به منجان تغییر یافته چنانچه قبلاً اشاره شد اکنون هم قریه بنام تلی در منجان میباشد.

در فرهنگ عمید، معین و دهخدا لغت منجان به معنی ذیل است

منجان (منج) زنبور عسل منطقه نشه آور چون بهشت یا جای که سراسر پوشیده از گلزار (گل خیرو) باشد. منجوقان- آنچه بر بالای علم یا بیرق مبارزه یک کشور به شکل کوله یا تاجک نصب می کنند. و نیز قصبه های در ایران، نگارنده: فکر میکنم این نامها از محلات فوق آنگاهی که آریایی ها مهاجرت کردند و به ایران رفته اند. آنجا نیز حفظ گردیدند.

کران: شهرست در ایران نزهت القلوب حمد الله مستوفی صد 141 و معنی لغوی آن منطقه ای که اسپ اعلا برنگ زرد و بور از آنجا تربیه شده بدست آید. و به فارسی آنرا اسپ کرنگ گویند می باشد. در لغت نامه دهخدا کران منطقه که آواز خوانان و سرود گران نامی از آن برخیزند. این معنی ها نشان دهنده آن است که لغات و نام های اویستایی بعداً در زبان فارسی نیز جای گرفته محفوظ مانده اند. و این خود نشان دهنده و ثبوت کننده آن تذکر داکتر صاحب نظر مرادی در کتاب آریا تباران. که می گوید. ((باربد مشهور به مروزی سرابنده دربار خسرو "پرویز" شاه ساسانی اصلاً از منجان بوده است.)) سی پرده باربد هنوز هم شهرت داشته که در شهنامه فردوسی حکایت آن ذکر گردیده است. در زبان منجانی که با زبانهای پامیری اویستایی آریایی از یک خانواده می باشد و این را پروفیسور (پالاخینه روسی) در کتاب زبان های پامیری و شاه عبدالله یمگی در کتاب آثار لهجه پامیری خود آورده اند. منجانی ها منجان را جانان من گویند. و هر نقطه آن سنگر رزم است که مردم شیردل و شجاع آن هنگام دفاع از این سنگر ها استفاده میکنند.

موقعیت جغرافیایی: به طرف شمال منجان جرم ویمگان و در جنوب آن کوه های هندوکش، نورستان و کمی متصل با نورستان پاکستان، پنجشیر و غربش به ورسج فرخارولایت تخار مشرق آن به ولسوالی زیباک سراب و جخان وصل گردیده. به عباره دیگر در میان کوه ها احاطه شده است. منجان با داشتن سنگ لاجورد حتی بیشتر از 3500 سال قدامت شهرت خود را در جهان قدیم میان کشور های آسیایی و افریقایی چون مصر روم و چین داشته چنانچه سنگ لاجورد آن در مقبره (فراعنه مصر) هنوز هم موجود می باشد. لاجورد منجان را کاروان تجار از طریق راه ابریشم به کشور های دیگر برده اند. عده از محققین استعمال آنرا حتی از دوره صیقل سنگ یاد آور گردیده اند. سرزمین کران و منجان چون دیگر ولسوالی های بدخشان و سایر مناطق باستانی کشور سرزمین عنعنه و حکایات و فرهنگ اویستایی آریانا قبل از پذیرش دین مقدس اسلام بوده که تعدادی از آن عنعنات را در زیر پوشش رواج های اسلامی از جمله مراسم جشن نوروز احترام به مهر که آنرا در عرش میگویند و زیارات و غیره یکجا با دیگر مناسک اسلامی اجرا میکنند. تعداد از ساکنان منجان به (4000) نفر میرسد. پیروان مذهب اسماعلیه هستند. و در دره دیگر آن که تا قریه (انجمن) در زیر کوتل متصل به پریان پنجشیر میباشد. برادران اهل سنت زندگی میکنند. که تعداد نفوس شان نسبت به اسماعلیان زیاد است. در میان اسماعلیان فرهنگ حجت خراسان (ناصر خسرو بلخی) و حکایات زندگی او گویا همچون ودیعت نسل به نسل حفظ گردیده است. لنگر و مسجدی به هدایت حکیم اعمار گشته هنوز هم موجود و این مسجد چهل ستون حکیم را تا سالهای 1358 ه ش که بجای صلح و محبت خشونت در منطقه رواج گردید از خشم

روزگاران یعنی قدرت جهل و ستیزه و تعصب مردم شریف و دلاور منجان حفاظت نمودند. ناگفته نباید گذاشت که در شهامت و مردانگی منجانی ها سرآمد روزگار اند. میگویند سقف و پوشش این مسجد بر چهل ستون استوار گردیده چنان هندسی ساخته شده که مایه تحسین بیننده میگردد. حکایت بهادران منجانی چون (گجه بهادر) و کشته شدن ظالم ترین شخص (افسال بهادر) بدست دوجوان منجانی که تاریخ بدخشان نوشته میرزا سنگ محمد و سرخ افسر نام آنها را ثبت نکرده و لی تذکر داده است نمونه شهامت بهادران منجان است. این دوجوان آن خون آشام را که بدخشان را سراسری با غارت و قساوت و سوء استفاده از کمک های "شاه ونجی" میر و حاکم شغنان به ویرانی کشیده بود به جزای اعمالش رسانیدند که این قضیه بالای کوه جلغر فیض آباد در تاریخ 1207 ه ق اتفاق افتاد. و مردم را تاجایی رهایی بخشیدند. که قضیه ده ها عمل بهادرانه منجانی ها در حکایات مردم محفوظ است.

مردم منجان بارها در دفاع از خویش و مقابله با تجاوز دیگران بر منطقه شان دشمن شکن بودند. با پذیرفتن قربانی با هرنوع حوادث و مشکلات مقابله کرده اند. زیرا دشمنان بارها با سوء استفاده از فرقیات های مذهبی دامن زدن تعصبات سنی و شیعه آنها را به جان هم انداخته به برادر کشی وا داشته اند. که قصه ایست در گذشته.

حکایت های گجه بهادر منجانی در زمان حکومت میرهای بدخشان قبل از عبدالرحمن خان هنوز هم در ذهن مردم دلاور منجان نقش بوده حکایت می شود. همچنان قهرمانی های دلیر مردان منجانی در اواخر قرن بیست 1979 بنام های دولت جان ، خلیفه قدم شاه ، دوست محمد قومندان ، جوهریک فرزند محمد حسین افسر دفاع خودی در خاطره ها باقیست آنها شهید راه عدالت خواهی و استادگی در مقابل ظلم گردیدند چون نمیخواستند برجان و مال هیچ کس و مناطق کسی تجاوز نمایند و از هموطنان خویش همین خواست انسانی را داشتند تا در صلح و صفا و برادری زندگی نمایند. روح شان همچون دیگر شهدای مظلوم این وطن صدر نشین رضوان باد.

منالله توفیق

رباعی

هر سطر قلم راز دل پاک من است ----- هر نکته او نسیم ادراک من است

در عشق وطن همانکه فردا نگری ----- گل های وفا دمیده از خاک من است

جوشن

کمپوتر و همکار تخنیکی عبدالروف "رویش"

تکرار از مؤخذات:

- 1- اما عده دانشمندان دیگر ایرانی نیز موجود اند که در آثار و تحقیقات خود علمی، فرهنگی و تاریخی را در نهایت شفافیت برای همه آریا تباران و ملت‌های مشرق زمین انجام داده اند و آثار جاودانه را در جهت بیداری خودشناسی ملی، تاریخی، فرهنگی و عضویت تمدن آریایی بیدگار گذاشته اند. که "دهخدا"، "عمید"، محمد علی فروغی، احسان طبری و ... را از جمله کثیر آنها مثال می‌دهیم.
- 2- در کتاب راه ابریشم تألیف پوهاند عزیز احمد "پنجشیری" ص 19 سیاحت "هیوانگ تسه" در سپتامبر 644 م از منجان داخل بدخشان گردیده و نام بعضی قریه جات (همتاله) <تلی در منجان> کیود در جرم کنونی "کوی لانگ" <یولنگ> در اشکاشم کنونی را نام برده است.
- 3- قرار نوشته پوهاند "پنجشیری" در کتاب راه ابریشم دانشمندان غربی از جمله "جمزدار"، "مسترکایگر"، امیل بنومست، مارگن سترون و غیره در باره آن تحقیقات کرده اند ص 3 راه ابریشم، همچنان بنا به گفته پوهاند "پنجشیری" در کتاب راه ابریشم: از مبلغین بودائی "آشوکا" امپراطور هند قبل از آشوکا شاه کوشانی یاد آور شده ولی آئین بودا بعد ها از دو طرف آمو سغد و واخان به چین رفت و اورا بودائی نمود و "کوبهارا" موفقانه به وطن برگشت.
- 4- به عقیده نگارنده شاید نام کوبهارا مبلغ بودائی امپراطور "کنشکا" و یا بهاراکو، همراه با تلفظات زبان های مسلط آنوقت در منطقه از جمله زبان شغنائی "بیرک" اکنون چون بهارک که بهارستان معروف شده و "بهار" که در اشکاشم قریه میباشد از نام همان مبلغ بودائی "کنشکا" گشته باشد.
- 5- پوهاند "پنجشیری" ص 147 و ص 149 "سونگ ین" سیاح چینی به امر ملکه "تای هو" نزد پادشاه یفتلی Lealih در گندهارا رفته، این سیاح شاه یفتلی را بسیار ظالم و دشمن دین بودائی دیده که خدایان باطل دارند و گوشت حیوانات مرده را میخورند. توصیف نموده است.
- 6- در کتاب آریاتباران داکتر صاحب نظر "مرادی" نیز این زلزله در سال 123 تذکر یافته است.
- 7- راک های مداح خوانی در پامیر بدخشان از جمله مقام های چون ستایش، رپای، روپک، تارچینی، راستاو، مناجات و غیره - همچنان آهنگ ره پای ترانه که با دف و نی و چنگ برای رقص اجرا می شود گوئی همان آهنگ میباشد که در شهنامه هنگام به تخت نشینی کیقباد آریانا ذکر و حکایات شده است.
سراینده این غزل ساز کرد ... دف و چنگ ونی را هم آواز کرد
که امروز روزیست بافروداد ... که رستم نشسته است با کیقباد
- 8- زبان دروازی که هم اکنون هم در درواز باآن سخن میگویند خود این زبان سندیست که حاجت به تفصیل ندارد.
- 9- نام بهارت اکنون بهارستان اصلا با زبان شغنائی و اویستایی گره خورده و گاهی محققین نام کهن آریایی آنرا ایلاشی گفته اند کهن سالان ذردیو آنرا گاهی بیرک میگفتند که کلمه شغنان میباشد. شاید از همین کلمه بیرک یا شهر پایان از عمومیت زبان فارسی در منطقه به بهارک یا پساوند کاف شغنائی به بهارک بدل شده باشد بهار را در شغنان هم بهار تلفظ مینمایند و نام یکی از مبلغین مشهور کنشکا بهار است.
- 10- خرد اویستا ص 159
- 11- مزدیسنا ص 338
- 12- کلمات و لغات های اویستا در کتاب هفت پیکر داکتر معین ص 6

- 13- گشترس دین بودا یا بودیزم زمان کنشکا در کتاب افغانستان در مسیر تاریخ میر غلام محمد غبار.
- 14- فرفال؛ کهن سالان اشکاشم وپتو قریه در واخان فریدون را فرفال میگفتند و گاهی هم فریدون، آبتن حکایت مینمودند که آبتین همان پدر فریدون است .
- 15- خانه فریدون را در قلعه رن روی اشکاشم افغانی اکنون اشکاشم تاجکستان نشان میدادند ؛ شاه چین و شاه شی هی نان در کتاب شغنان باستان " پامیرزاد.